

عملکرد امپریالیسم و صهیونیسم درخاورمیانه و نتایج آن	نقش "مارکسیسم رسمی" دولتی در دگردیسی چین کنونی (بخش دوم)	چرخش درسیاست آمریکا به سوی «جنگ سرد» درخاورمیانه «جدید» و آینده‌ی ایران (بخش دوم)	عدم اجماع در داخل جناح نومحافظه کاران بر سر ایران
---	---	--	---

حرکت از حیطه‌ی ضرورتها به قلمرو آزادی!

۱۶ آذر در
راه است!

۱۶ آذر به مدت ربع قرن، سمبلی در مبارزات سخت و طولانی جنبش دانش‌جوئی ایران علیه دخالت‌گری امپریالیستی و دیکتاتوری حکومت دست نشانده‌ی شاه بود که توسط کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد قدرت را به دست گرفته بود.

ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، که رژیم سلطنتی حاکم وابسته‌گی و نمایه‌گی آنان را از افتخارات خودمی‌دانست، این روز را به روز همبسته‌گی مبارزاتی با کلیه‌ی استثمارشده‌گان و ستم‌دیده‌گان ایران تبدیل نمود!

اما این روز مبارزه و همبسته‌گی، در حاکمیت جمهوری اسلامی نیز اهمیت خود را همچنان

بقیه در صفحه هشت

نقدی بر جنبش دانشجویی ایران

از نامه‌های رسیده :
افزایش فعالیت طیف چپ در دانشگاههای ایران واکنش‌های مختلفی را هم در میان جناحهای رژیم و هم در میان اپوزیسیون برانگیخته است. دیگر به هیچ وجه نمی‌توان منکر وجود چنین گرایشی شد. حتی لیبرالها هم اعتراف می‌کنند که لنین به دانشگاه بازگشته است. از میان واکنش‌های انجام شده، اطلاعیه‌ی اخیر انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر علیه دانشجویان سوسیالیست، نمونه‌ای است که به خوبی معرف نحوه‌ی تفکر انجمن‌های اسلامی می‌باشد. پیش از پرداختن به مطالب اطلاعیه لازم به یادآوری

بقیه در صفحه هشتم

ایران و جهان به وجود آورده که خطر عظیم دیگری در راه است. به خصوص که بوش سرکرده‌ی نئوکانه‌ی حاکم بر آمریکا و قیحانه از جنگ جهانی سوم درمقابل با "ایران اتمی" دادسختن می‌دهد و حقیران دیگری چون رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه‌ی فرانسه (سارکوزی و کوشنر)، آتش بیار این

معرکه شده‌اند!! در حالی که در درون خود هیئت حاکمه‌ی آمریکا

بقیه در صفحه دوم



هم اکنون جنگ تبلیغاتی کثیفی از طرف محافل امپریالیستی - صهیونیستی در رابطه با تحمیل جنگ ارتجاعی ویران‌گر دیگر بر مردم ایران - به بهانه‌ی "خطر ایران اتمی برای جهان" (!) و ضرورت جلوگیری به هر قیمتی از آن - در بوق و کرناهای رسانه‌ای امپریالیستی - صهیونیستی دمیده می‌شود.

این تبلیغات هم راه با تدارکات نظامی امپریالیستی در منطقه‌ی خاورمیانه، بار دیگر این بیم را در میان مردم

آشوب‌گری امپریالیستی درخاورمیانه

آمریکا رها شده احساس می‌کند و مانند روزهای آخر حکومت محمدرضا پهلوی با این احساس دست به گریبان است که بی هیچ پشتیبانی بین‌المللی باید به تنهایی از پس این جنبش مخالفان بر آمده و راز بقای رژیم نظامی وی تنها در دستان خودش نهفته است.

این تنها ظاهر بسیار سطحی و ژورنالیستی اتفاقات اخیر در پاکستان است، همان گونه که در زمان پهلوی نیز این دست تحلیل‌های عامه‌پسند دهان به دهان گشت و سر آخر مانند حباب ترکید و امروز تنها در ذهن معدودی از اصلاح‌ناپذیران ادامه حیات می‌

بقیه در صفحه چهارم

نا آرامی‌های اخیر در همسایه‌ی شرقی ایران بسیاری را در برابر این سوال قرار می‌دهد که اصولاً در این منطقه‌ی بحران زده چه می‌گذرد؟ رشد مخالفت‌ها در جامعه‌ی پاکستان و در کنار آن همبستگی ضمنی آمریکا با بخشی از اپوزیسیون پاکستان که در برابر ژنرال مشرف به مخالفت بر خاسته است برای بسیاری از ناظران تعجب‌آور و سوال برانگیز است.

در حالی که ژنرال مشرف در چند سال گذشته، در راستای اجرای سیاست‌های آمریکا به یک شریک قابل اعتماد برای واشنگتن تبدیل شده است، ناگهان در برابر موج اعتراضات مخالفان، خود را توسط

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



حرکت از... بقیه از صفحه اول

تردید و تزلزلها در برافروختن جنگی جدید به قیمت بی اعتبار شدن کامل قدر قدرتی آمریکا در شرایط فعلی، رو به فزونی است و طبق نظرسنجی‌ها، اکثریت مردمان دو کشور آمریکا و فرانسه، ضد تجاوز به ایران هستند.

بروز جنگی احتمالی، بیمها و تردیدها را در ایران نیز افزایش داده و حتا در میان کسانی از صفوف اپوزیسیون رژیم که مخالف تجاوز آمریکا به ایران هستند، این نظر پیش کشیده می شود که گویا اگر رژیم دست از غنی سازی اورانیوم بردارد، آمریکا هم از حمله به ایران دست بر خواهد داشت!

بررسی صحت و سقم این ادعا، بدون توجه به حرکت تاریخی تکامل جوامع بشری و نیروهای متضاد درون این جوامع تا به امروز و منافعی که آنها دارند و درس گیری از آنها، می تواند به تشدید بیمها، توهمها و یاسها انجامیده و تسلیم طلبی را در میان نیروهای سیاسی شدت بخشد.

حرکت جوامع بشری، پیوسته از حیثی ضرورتها به قلمرو آزادی بوده است که تاریخی اندومبار از یک سو و افتخار آفرین از سوی دیگر دارد. این حرکت در سده‌های اخیر نسبت به قبل، شتاب بیشتری به خود گرفته است. جوامع بشری چندین هزار سال در زیر سلطه‌ی نظامهای برده داری و فئودالی به حیات نکبت باری ادامه داده و تغییرات اجتماعی، علارغم وجود مبارزات و جنبشهای متعدد دهقانی، سرعت چندان نداشتند.

اما باشتابی که رشد علوم و هم راه آن رشد تولید و بالارفتن آگاهی انسانها از مناسبات طبقاتی حاکم بر جوامع در چند قرن اخیر پیدا کرده‌اند، تغییر نظامهای طبقاتی نیز هم راه با این رشد، از کرختی درآمده و سرعت گرفته است.

اگر قرون ۱۸، ۱۹ و ۲۰ را با هم مقایسه کنیم، قرن ۱۸ با شروع فروپاشی فئودالیسم، رهائی انسانها از یوغ استبداد مطلق فئودالیسم و رشد سریعتر مناسبات استثمار سرمایه داری به پایان رسید. در نیمه اول قرن ۱۹، این فروپاشی در کشورهای پیشرفته‌ی اروپا به تثبیت حاکمیت نظام سرمایه داری منجر شد و هم راه آن طبقه کارگر و مبارزه‌ی آن علیه این نظام جدید هم ابعاد رو به گسترشی را نشان داد.

جمع‌بندی مارکس و انگلس از سیر تکاملی

تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) و نقش طبقه‌ی نوظهور (پرولتاریا) در تغییر جهان به سود استثمار شده‌گان و ستم‌دیده‌گان و ارائه‌ی تئوری کمونیسم علمی، در حوالی اواسط قرن ۱۹، در شتاب بخشیدن بیشتر به این سیر تکاملی تاثیر گذاشته و درک بشریت تولیدگر و مترقی را نه تنها از تاریک اندیشی قرون وسطائی و ماقبل آن، بلکه از ماهیت لیبرالیسم نوظهور بورژوازی، بالابرد. از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری نه به صورت کورمال کورمال، بلکه تدریجا با تکیه به آگاهی طبقاتی و پیش‌بردن پراتیک انقلابی در پرتو تئوری انقلابی، هم راه شد. کمون پاریس (۱۸۷۱) اولین ضربه را بر پیکر نظام سرمایه‌داری وارد نمود.

نتیجه‌ی آن که، قرن بیستم، قرن شتاب‌گیری بازم بیشتر مبارزات طبقاتی گردید (اعم از مبارزه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری بین طبقات کارگر و سرمایه‌دار و یا مبارزات ملی و ضد استعماری و ضد فئودالی در کشورهای عقب مانده جهان برای درآمدن از زیر سلطه‌ی فئودالیسم و امپریالیسم: در این قرن، عصر حاکمیت استعماری انگلستان بر بخش عظیمی از کره زمین که در قلمرو آن "آفتاب هیچ‌گاه غروب نمی‌کرد"، عصر حاکمیت بلامنازع فرانسه، اسپانیا، هلند، پرتغال و... بر بخش بزرگی از آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین به پایان رسید. قرن بیستم شاهد فروپاشی هژمونی امپراتوری امپریالیسم بریتانیا بر کشورهای سرمایه‌داری بود و صعود امپریالیسم آمریکا به رهبری جهان سرمایه داری در نیمه دوم این قرن. اگر هژمونی انگلستان بیش از یک قرن دوام آورد، روند فروپاشی هژمونی آمریکا سریعتر از آن شروع شده و با پایان این قرن هم زمان گشت و هم راه آن تلاش مذبحانه‌ی حاکمان آمریکا برای حفظ این هژمونی به هر قیمتی، افزایش یافت.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی کبیرا کتبر ۱۹۱۷ در روسیه، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در اکتبر ۱۹۴۹ در چین، درهم شکسته شدن استعمار کهن توسط انقلابات آزادی‌بخش ملی به کمک اردوگاه انقلابی پرولتاریا، بروز دوجنگ جهانی اول و دوم و آشکار شدن ماهیت وحشیانه‌ی نظام سرمایه داری و شکست فاشیسم به دست ارتشهای سرخ کارگران و دهقانان در اروپا و آسیا، موقعیت ممتاز سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری بر جهان را به شدت و از بنیادش

تکان داد و لرزاند. قرن بیستم در عین حال، قرن مبارزه‌ی وحشیانه‌ی نظام سرمایه‌داری با سوسیالیسم، برای ترمیم شکست‌هایش، بود. این دشمنی آشکار، به شکست موقتی سوسیالیسم (بدیل پیشرو نظام سرمایه‌داری) و انقلابات رهائی بخش ملی منجر شده و در اواخر این قرن نظام سرمایه‌داری خود را نظامی برترین و حتا "پایان تاریخ" قلمداد کرده و این ادعا در بوقهای تبلیغاتی امپریالیستی جازده شد. اما، به قدرت رسیدن طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان در کشورهای سوسیالیستی، لغو مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله، پایان دهی به بی‌کاری و گرسنگی و حکم‌فرما شدن اشتغال کامل در این کشورها، آموزش و پرورش و درمان رایگان، از بین بردن تبعیض جنسی در عرصه‌ی تولید و اجتماع، کمک به رهائی میلیاردها انسان در کشورهای تحت سلطه از زیر یوغ امپریالیسم، به خاک مالاندن پوزه‌ی فاشیسم و نازیسم و... نمونه‌های درخشانی از برتری نظام اجتماعی پیشرو سوسیالیستی بود که آینده‌ی تابناک بشریت را نوید می داد. هیچ کدام از این دست‌آوردهای انقلابی، توسط نظام سرمایه‌داری تا به امروز تحقق نیافته و منبهد نیز نخواهد یافت.

در چند دهه‌ی اخیر امپریالیستها و مرتجعین جهان تمام ترفندها را برای خدشه دار نمودن چهره‌ی شفاف و عادلانه‌ی نظام سوسیالیستی به کار بسته‌اند تا مردم جهان را به گردن گذاشتن به نظم سرمایه‌داری متقاعد کنند. اما دست‌آوردهای سوسیالیسم چنان برجسته بودند که اشتباهات در ساختمان سوسیالیسم توسط رهبری احزاب کمونیست که تغییر ماهیت دادن آنها به احزاب رویزیونیست و تبدیل شدنشان به عصای دست امپریالیسم، نتوانست خدشه‌ای بردست‌آوردهای سوسیالیسم وارد نماید.

پس از پایان جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا در اوج شکوفائی اقتصادی و سیاسی بود و بورژوازی و خرده بورژوازی بسیاری از کشورهای جهان را محوتماشای خود ساخته بود. اما در آغاز قرن بیست و یکم، این امپریالیسم وارد دوران افول خود شده است. ماسک دروغینی که بر چهره‌اش در رابطه با حقوق بشر و دموکراسی زده بود برملا شده و ارتش‌اش در عراق و افغانستان در باتلاق جنگی ناعادلانه در حال غرق شدن است. بحران اقتصادی در این مقروض‌ترین کشور جهان

برای بریدن نای جغد شوم جنگ جهانی، متشکل شویم!



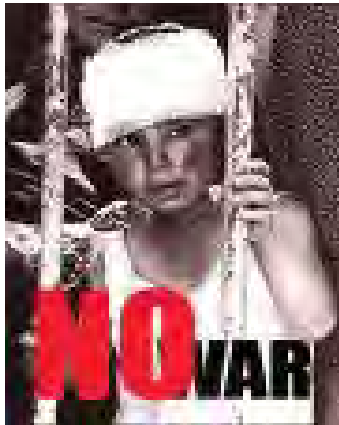
نامساعدنیست. از طریق این مبارزه است که می توان به امید آیندهای بهتر قرن ۲۱ را به قرن پایان دادن به سلطه‌ی امپریالیسم تبدیل کرد.

"فتنه‌گری، شکست؛ باز هم فتنه‌گری، باز هم شکست... و سرانجام نابودی - چنین است منطق امپریالیستها و تمام مرتجعان جهان. آنها هرگز خلاف این منطق عمل نخواهندکرد. این قانونی است مارکسیستی.... مبارزه، شکست؛ باز هم مبارزه، باز هم شکست... و سرانجام پیروزی - چنین است منطق خلق و خلق هرگز خلاف این عمل نخواهدکرد. این نیز قانونی است مارکسیستی.(مائو - ۱۹۴۹ - تصورات واهی را بدور افکنید و خود را برای مبارزه آماده کنید)

هم اکنون و در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب مردم و نیروهای انقلابی و دموکراتیک سر از پا نمی شناسد تا بتواند به حاکمیت ننگین‌اش چندصباح دیگر ادامه دهد، اتحاد عمل کلیه نیروهای انقلابی و دموکرات در برابر تجاوزطلبی امپریالیسم و صهیونیسم از یک سو و مقابله با تجاوز رژیم به حقوق اولیهی اکثریت عظیم مردم ایران از سوی دیگر وظیفه‌ی خدشه ناپذیر کلیه انسانهای مخالف تجاوز و مدافع صلح و آزادی ملتهاست. کمونیستها در ایران در این مورد وظیفه‌ی سنگینی بردوش دارند که عبارت است از: متحدشدن و تشکیل هسته‌ی اصلی رهبری کننده‌ی کارگران و زحمت کشان، سازماندهی مبارزات اینان و پیش بردن مبارزه‌ی مستقل علیه امپریالیسم و حاکمان. کمونیستها در عین حال، در راستای دفاع از استقلال کشور و تحقق آزادی اکثریت مردم ایران، دست تمام انسانهایی را که به حقوق کارگران و زحمت کشان احترام بگذارند، می‌فشارند، تا بتوانند صف مخالفان و مبارزان ضد امپریالیسم و ضد رژیم را هرچه گسترده تر سازند. تنها از این طریق است که آنها خواهند توانست نقش پراهمیتی را در تاریخ معاصر ایران به عهده بگیرند و شرایط را برای تحقق انقلاب سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم در ایران مساعد سازند. در غیر این صورت بربریت سرمایه‌داری در اشکال جنگ، سرکوب، فقر، و بی حقوقی مردم، همچنان پابرجا خواهدماند. و چنین است حرکت تاریخ ایران از حیثه‌ی ضرورتها به قلمرو آزادی!

اعمال سلطه‌ی خود بر این کشورها نشده و پیش روی مبارزات آزادی‌بخش ملل تحت ستم جهان به سوی آزادی، در میان آتش و خون ادامه می‌یابد.

امپریالیسم بدون فتنه‌گری، بدون تجاوز و جنگ افروزی، بدون غارت ثروت ملل و استثمار نیروی کار هرچه ارزان‌تر، قادر به ادامه‌ی حیات خود نیست. قصد او کشتادن ملل جهان به زیر سلطه‌ی خویش است. زالونی است که از مکیدن خون مردم سیراب نمی شود. اگر امروز رژیم ضدانقلابی جمهوری اسلامی اعلام کند که از غنی سازی اورانیوم دست برداشته‌است، امپریالیسم آمریکا باز هم بهانه‌ی دیگری نظیر "دفاع از دموکراسی" در ایران، "دخالت رژیم ایران در امور کشورهای دیگر"، "سلطه طلبی ایران در خاورمیانه" و غیره را از



آستین در خواهد آورد تا استراتژی جهانی‌اش را از طریق تحقق "خاورمیانه‌ی بزرگ" زیرهژمونی آمریکا به هر شکل ممکن به تحقق برساند. مهم نیست که دموکراتها بر سر کار باشند یا جمهوری خواهان. آنها فتنه‌گری را در اشکال مختلف پیوسته به کار گرفته‌اند.

در مقابله با دست‌اندازها و تجاوزات تنها راهی که می‌تواند مردم جهان را از کابوسی که امپریالیستها برای‌شان ایجاد کرده‌اند، برهاند و زمینه را برای استقرار حاکمیت کارگران و زحمت‌کشان فراهم سازد، همانا مقاومت و مبارزه برای براندازی سلطه‌طلبی و دخالت‌گری امپریالیستی در امور ملل دیگر است. علاوه بر شکست موقتی سوسیالیسم و تبلیغات روحیه‌ی باختگان، به دلیل تضعیف نظام امپریالیستی ناشی از مبارزات طبقه‌ی کارگر و ملل ستمدیده‌ی جهان در قرن گذشته و حال و دست‌آوردهای این مبارزات، شرایط برای مقاومت و مبارزه علیه امپریالیسم،

(که ۶۰ سال پیش تقریباً نیمی از فرآورده‌های جهان را تولید می‌کرد) و سیاستهای تجاوزکارانه و امپریالیستی‌اش، باعث تشدید تضاد پرولتاریا و خلقهای جهان علیه آن شده و حتا تضاد و هرج و مرج را در سطح هیئت حاکمه‌ی آن باعث گردیده است. دیگر حتا بورژوازی و خرده‌بورژوازی در بسیاری از کشورهای عقب مانده هم بر قبله‌گاه امپریالیسم آمریکا نماز نمی‌خوانند!

قرن بیستم آینه‌ی قدنمائی است از تضاد بین دونظام: پیشرو و عادلانه‌ی سوسیالیستی و پس رو و ظالمانه‌ی سرمایه‌داری.

زمانی که امپریالیسم آمریکا با پرتاب بمب اتمی بر روی هیروشیما و ناکازاکی در اوت ۱۹۴۵، خود را قدر قدرت جهان اعلام می‌کرد، مائوتسه دون با درک حرکت دیالکتیکی پیش رونده‌ی تاریخ جوامع بشری و اعتقاد به مبارزات استثمارشده‌گان و ستمدیده‌گان جهان در راستای آزادی در مصاحبه‌ای با آنالوئیزاسترانگ، در اوت سال ۱۹۴۶ گفت: " کلیه مرتجعین ببرکاغذی هستند. آنها به‌ظاهر ترسناکند، ولی در واقع چندان نیرومند نیستند. در بررسی مسائل از دید وسیع و طولانی نیروی عظیم واقعی را خلق صاحب است و نه مرتجعین". و یا "امپریالیسم آمریکا هنوز سرنگون نشده و بمب اتمی در اختیار دارد، ولی من معتقدم که او نیز سرنگون خواهدشد. او هم ببرکاغذی است". (سخنرانی در جلسه مشورتی احزاب کمونیست و کارگری در مسکو - ۱۸ نوامبر ۱۹۵۷)

امروز بار دیگر این ببرکاغذی(امپریالیسم آمریکا) با استفاده از دندانهای اتمی‌اش، دهها هزار تن اورانیوم تضعیف شده بر روی مردم بی گناه عراق و افغانستان می‌ریزد و زرمه‌ی استفاده از آن در ایران هم همهجا شنیده می‌شود. بمبهای اتمی آمریکا گرچه باعث کشته شدن صدها هزار نفر در همان هفته‌های اول در ژاپون شده و هم اکنون فجایع ناشی از این بمبها نه تنها به هنگام استفاده‌ی آنها در ژاپون، بلکه پس از بمباران کردنها ۱۶ سال اخیر در جنگ با عراق، جنگ در شبه جزیره بالکان و جنگ در افغانستان و بار دوم در عراق، به کشته شدن هزاران انسان سرعت بخشیده و تولد کودکان ناقص‌الخلقه و دچار شدن انسانها به سرطان و ازکارافتادن کلیه‌ها و ششها و غیره را باعث گشته‌است. اما علاوه بر این وحشی‌گریها، امپریالیسم آمریکا قادر به





آشوب گری ... بقیه از صفحه اول

دهد.

بررسی وضعیت پاکستان نیازمند بررسی موازی وضعیت منطقه خاورمیانه و فرای آن همسایه گان پاکستان یعنی هندوستان و چین است، نقش تعیین کننده آمریکا و سیاست های جنگ طلبانه و سلطه طلبانه این کشور و اهرم های این سیاست ها مانند عربستان سعودی و اسرائیل در ایجاد چنین سیاستی بسیار موثر بوده و احتمالاً راه به فاجعه جدیدی در منطقه می برند.

اهمیت استراتژیک پاکستان در منطقه نه فقط به دلیل موقعیت جغرافیائی این کشور که مابین ایران و هند واقع است می باشد، بلکه به لحاظ تسلط این کشور بر دهانه ی دریای عمان از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگر به این واقعیت توجه کنیم که مسیر عبور نفت کش های خاورمیانه از این راه آبی می گذرد می توان به حساسیت جای گاه پاکستان در محاسبات بین المللی پی برد.

این که این ویژه گی در یک جنگ احتمالی در خلیج فارس بسیار تعیین کننده خواهد بود از نکاتی است که باید بر آن تکیه کرد. از سوی دیگر نقش موثر پاکستان به عنوان همسایه ی افغانستان، کشوری که سال ها است با برنامه ریزی و سازماندهی آمریکا، روی صلح و آرامش را ندیده است یکی دیگر از نکاتی است که این کشور را علی رغم آن که از منابع طبیعی عظیمی برخوردار نیست برای سرمایه داری جهانی جذاب می کند.

بر اساس سنت های رایج دوران جنگ سرد، پاکستان متحد طبیعی سیاست های غرب در منطقه بوده و در سالهای اخیر محور اسرائیل-ترکیه-عربستان-پاکستان اهرم اصلی برای پیشبرد سیاست های آمریکا بود.

نقش پاکستان در مسلح کردن مجاهدین افغان و بعداً طالبان، دخالت مستقیم نیروهای نظامی پاکستان با لباس مبدل مجاهدین افغان و طالبان، امروز نیازی به اثبات ندارد. این سیاست ها با کارگردانی آمریکا و سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا)، پشتیبانی مالی و مذهبی (وهابیون) عربستان سعودی و هم کاری تکنیکی ارتش اسرائیل صورت گرفت که نتیجه اش به قدرت رساندن طالبان در افغانستان و گسترش وسیع جریان افراطی اهل تسنن به ویژه مذهب وهابی بود.

در این سال ها پاکستان به پایگاه تجمع و سازماندهی افراطیون مذهبی مبدل گردید که قرار بود در برابر جمهوری اسلامی شیعه مذهب حاکم بر ایران به خرج آل سعود در

واقع "خادمان حرمین شرفین" به مقابله بر خیزد، از این رو حکومت پاکستان نه تنها دست متحجرین مذهبی را در کشورش باز گذاشت، بلکه عملاً به سازماندهی و قدرت گیری آنان بیشترین یاری را رساند، این سیاست چنان که بعداً مشاهده خواهیم کرد به بزرگترین مشکل حاکمان پاکستان در برابر تغییر سیاست های غرب بدل شد.

در سال های آخر حاکمیت شوروی، محور آمریکائی اسرائیل-ترکیه-عربستان-پاکستان در غیاب رژیم شاه مهمترین جبهه در برابر محور شوروی-هند به شمار می رفت.

بعد از ماجرای مشکوک یازده سپتامبر که آمریکا دست به تغییر سیاست خود در برابر طالبان زد، محاسبات بین المللی نیز دست خوش تحولاتی شد.

حمله به افغانستان و عراق و اشغال این کشورها توسط ارتش های امپریالیسم آمریکا و متحدانش آنهم برای "برقراری دموکراسی!"، عملاً با هدف تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه صورت گرفت و موجب دگرگونی ریشه ای در منطقه گردید.

رژیم هائی که در سیاست های قبلی سرمایه ی جهانی در راس جبهه ی "کارگزاران امپریالیسم" در منطقه بودند، اهمیت خود را در محاسبات جدید امپریالیسم آمریکا از دست داده و به انتهای جبهه تبعید شدند.

ناتوانی ظاهری رژیم مشرف و شیوخ عربستان در سرکوب نیروهای مذهبی سنی در پاکستان و افغانستان برای آمریکا بیشتر به تعارض می ماند تا تلاش برای همکاری استراتژیک در جهت پیش برد منافع آمریکا در منطقه. هردو کشور بر خلاف سیاست فعلی آمریکا از وجود یک جنبش مذهبی سنی در برابر جمهوری شیعی ایران دفاع می کردند و معتقد بودند آمریکا از درک اهمیت این تاکتیک ناتوان است.

بر خلاف سیاست سرکوبی طالبان که آمریکا در افغانستان پس از تسلط بر این کشور دنبال می کرد، پاکستان هم چنان بر سیاست قبلی خود یعنی ایجاد عدم تعادل سیاسی در افغانستان با هدف کنترل بخش پشتو نشین آن کشور ادامه می داد.

اختلافات مابین پاکستان و افغانستان

ریشه ی اختلافات پاکستان و افغانستان به سال ها قبل بر می گردد و مانند تمامی مستعمرات سابق انگلستان این دو کشور نیز بر سر مسائل ارضی اختلاف دارند.

اختلافات مرزی (خط دیورند) پاکستان و افغانستان همچنان لاینحل مانده است. پاکستان در ارتباط با پشتون ها همیشه از

سیاست انگلیسی "تفرقه بینداز و حکومت کن" استفاده می کرده است. پاکستان در دوران جهادیها در افغانستان، قسمت اعظم کمکهای خود را به احزاب بنیاد گرا، خصوصاً حزب اسلامی که وجهه ای پشتون داشت از این طریق داده بود. زیرا قصد داشت از این طریق اختلافات بین گروه های قومی پشتون را تشدید نماید. همچنین پاکستان اساساً مخالف نظام قبیله ای است که موجبات تسلط ۲۰۰ ساله پشتونها را در افغانستان فراهم کرده بود و آن را با مفهوم دولت اسلامی مبتنی بر اصل مرکزیت مخالف می دانند، و نمی توانند با سرکرده گان پشتونها روابط خوبی داشته و با آنها کنار بیایند و از قدرت یافتن آنها در افغانستان که موجب تضعیف پشتونها می گردد، حمایت می کرد.

خط دیورند که پاکستان و افغانستان را از هم جدا می سازد، امروز یکی از موضوعات حساس در کشور به حساب می آید. این موضوع زمانی به یک بحث داغ مبدل گردید که پاکستان پیشنهاد ایجاد دیوار را میان هردو کشور مطرح ساخت. پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان چندی قبل این موضوع را به عوض مقامات افغانی با خانم کوندالیزا رایس وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا در میان گذاشت که باعث خشم و انزجار افغانها گردید. علامت گذاری خط دیورند خیلی ضعیف و دارای طول ۲۶۰۰ کیلومتر می باشد که در سال ۱۸۹۳ توسط وزیر انگلستان بنام سر هنری مارتیمر دیورند، بحيث خط فاصل میان هند بریتانیائی و افغانستان تعیین گردید. زمانی که پاکستان در سال ۱۹۴۷ تشکیل شد، این خط به آن کشور به میراث ماند. افغانها ادعاً می نمایند که این خط بالای سر امیر عبدالرحمن خان تحمیل گردیده است و آنها هرگز آن را به رسمیت نشناخته اند. حکومت افغانی در سال ۱۹۴۸ تلاش ورزید تا این خط را به طور یک جانبه منسوخ سازد. اما این خط هنوز هم به سطح بین المللی به حیث سرحد میان دو کشور شناخته می شود. (تهیه و پژوهش دوشی چی: نقش پاکستان در تنشهای افغانستان)

تحولات بین المللی و کم رنگ شدن نقش

پاکستان

رشد عظیم اقتصادی چین و تبدیل شدن این کشور به یکی از قطب های بزرگ اقتصادی جهان سرمایه داری شاید یکی از مهمترین عوامل تحولات کنونی در منطقه و تحولات آتی آسیا باشد. رشد سریع اقتصادی چین با تکیه بر سازماندهی اقتصاد



مبارزه با طالبان و القاعده باشند" (آینه روز) بیشتر نشان از ناتوانی آمریکا در حل مشکلات افغانستان دارد تا حماقت رهبران این کشور.

عین این وضعیت را نیز در عراق شاهد هستیم. در حالی که آمریکا از تسلط بر عراق عاجز مانده سعی در مسلح کردن ملیت ها و اقوام سنی و شیعی مذهب در عراق دارد، تا از طریق دامن زدن به اختلافات داخلی این کشورها و تجزیه ی آنان به مناطق کوچک تر، تسلط خود را بر مناطق نفت خیز و استراتژیک خاورمیانه تحکیم ببخشد.

ایجاد اختلافات عمیق مابین الفتح و حماس و محاصره ی اقتصادی نوار غزه، امتیاز دادن به رهبری فاسد الفتح در عوض دامن زدن به درگیری های داخلی فلسطینی ها، آزاد کردن زندانیان الفتح از زندان های اسرائیل و در اسارت نگاه داشتن زندانیان حماس، حمله اسرائیل به لبنان، ترور های مشکوک سیاست مداران مسیحی و یا مخالف سوریه و سعی در انداختن مسئولیت این عملیات بر گردن سوریه و حزب الله، ایجاد اختلافات مابین مسلمانان لبنانی و مسیحیان آن کشور، دامن زدن به اختلافات سیاسی لبنان تقویت دولت سینیوره و ایجاد مانع در رسیدن به توافق در لبنان همه در جهت همین سیاست ها صورت می گیرد.

آمریکا در اجرای این سیاست تجزیه طلبانه، بیش از پیش از پشتیبانی و همکاری اسرائیل و آن بخش نیرو های وابسته منطقه مانند عربستان (افراطیون وهابی و جریانات متحجر سنی مذهب)، کردهای شمال عراق (دولت خودمختار کردستان عراق) و پاکستان برخوردار است.

این چرخش سیاسی نگرانی عمیقی در متحدان سنتی آمریکا در منطقه ایجاد کرده است. از جمله این متحدان می توان ترکیه را نام برد که در چند سال گذشته پس از اسرائیل مهم ترین یار و یاور منطقه ای آمریکا در خاورمیانه بوده است.

پا دادن آمریکا به جریانات "هویت طلب" کرد در منطقه با قصد ایجاد آشوب در مرزهای شمال غربی ایران بازی خطرناکی است که با سرعتی باور نکردنی دامن ترکیه را هم گرفت.

فصل مشترک ترکیه و پاکستان

ترکیه نیز مانند پاکستان قربانی تحولات بین المللی و تاکتیک های جدید آمریکا و اسرائیل شد. با پایان جنگ سرد و تهدید "اردوگاه سوسیالیستی"، ستاره ی بخت فرزندان دست نشانده ی آتاتورک

هندوستان تبدیل کرده است، گران آمد و به تکا پو انداخته و طریق نزدیکی با چین را بیشتر از گذشته به سیاست روز پاکستان تبدیل نمود. با این که این نزدیکی نه یک همکاری داوطلبانه که بیشتر یک تاکتیک سیاسی بود، نظر آمریکا را به خو جلب نمود و سرانجام بند بازی های ژنرال مشرف اسباب نگرانی و اشنگتن را فراهم آورد.

ناتوانی امپراطوری در رسیدن به اهداف امپریالیستی و سلطه گرانه اش

عدم موفقیت آمریکا در سرکوب طالبان و تسلط بر افغانستان، به وجود آمدن قطب مخالف چین، ایران و روسیه، شکست مفتضحانه ی اسرائیل در لبنان، عمیق تر شدن بحران فلسطین و درگیری طولانی و پر خرج در عراق دولت جورج بوش را در تنگنای سیاسی و اقتصادی شدیدی قرار داده است.

ناتوانی های ارتش آمریکا در عراق و افغانستان، توجه نئوکان ها را به ابزار های دیگری به جز ارتش خودی جلب کرد. این ابزارها لزوما جدید نبوده و حتی در بسیاری از موارد حتی امتحان خود را پس داده و به عکس خود تبدیل شده اند.

از جمله کارت هائی که امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه بازی کرده به کار گیری نیرو های محلی در جهت اهداف و خواسته های خویش با استفاده از اختلافات ملی، مذهبی و قومی آنان بوده است.

شکل گیری طالبان که قبلا هم ذکر شد، نمونه ی برجسته ی این دست سیاست های فرصت طلبانه ی آمریکا و متحدانش می باشد. بی نظیر بوتویکی دیگر از مهره های امپریالیسم آمریکا در این مورد با شفافیت خاصی در ۳۰ اکتوبر ۲۰۰۰ میلادی به خبرنگار نشریه فرانسوی لوموند چاپ پاریس در لندن گفت: "فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیس ها بود، مدیریت آن را امریکایی ها کردند. هزینه ی آن را سعودی ها پرداختند. و من اسباب آنرا فراهم کردم و طرح را اجرا کردم."

این که امروز در خیر ها می خوانیم "فرماندهی عملیات ویژه ایالات متحده آمریکا، مهمترین سازمان دولتی مبارزه ضدتروریستی که مرکز آن در ایالت فلوریدا قرار دارد، در صدد است برای مبارزه با طالبان و القاعده، از قبایل محلی مناطق مرزی پاکستان و افغانستان کمک بگیرد" و یا "بر اساس چند سند محرمانه که مفاد آنها روز گذشته (۱۹ نوامبر) توسط نیویورک تایمز فاش شد، برخی از مقامات امریکایی طرحی را ارائه داده اند که طبق آن بودجه ای به طور مستقیم در اختیار تعدادی از قبایل پاکستانی قرار خواهد گرفت که داوطلب

فشرده دولتی و نیروی بسیار ارزان کار با تکیه بر شیوه ی برده داری مدرن نئولیبرالیستی موجب به وجود آمدن قطب اقتصادی- نظامی - سیاسی جدیدی در منطقه گردید. این قطب زمانی بر اهمیت اش افزوده شد که روسیه ی پوتین از دست از بدمستی دوران یلیتسین شست و سعی در سازماندهی جدید اقتصاد سرمایه داری روسیه کرد.

نزدیکی استراتژیک چین و روسیه در برابر سیاست های تهاجمی آمریکا موجب زنده شدن سناریوهای جنگ سرد شد و کشوری مانند هند که همواره در کنار شوروی سابق قرار داشت با سرعتی غیر قابل تصور از گذشته و باورهای سابق اقتصادی خود، جدا شده و برای مقابله با همسایه ی پر قدرت خویش، دست همکاری به سوی غرب و آمریکا دراز کرد.

سنت های "جنبش غیر متعهد ها" و "استقلال سیاسی و اقتصادی" جای خود را به باز کردن درهای عظیم بازار داخلی هند و اقتصاد نئولیبرالی داد. به لحاظ سیاسی هندوستان برای مقابله با چین طریق نزدیکی با آمریکا و اسرائیل را بر گزید. "جیفر لوب" در مطلبی که در روزنامه ی جام جم ایران ترجمه شده، می نویسد: "خارج از دنیای غرب، آن گونه که مرزهای جغرافیایی مشخص شده، این سه کشور (هند، اسرائیل و ترکیه) شاید تنها کشورهایی باشند که آمریکا می تواند تقریبا بدون قید و شرط روی آنها حساب باز نموده و جریان تغییرناپذیر مخالفت با تروریسم اسلامی را رهبری و هدایت کند.

در واقع در اوایل ماه مه نیز با حضور بی سابقه بر اچس میشر، مشاور امنیت ملی و اجپایی در ضیافت شام سالانه ی کمیته ی یهودیان آمریکا، این نگرش بار دیگر مطرح شد. وی گفت: «آمریکا، هند و اسرائیل باید مشترکا با چهره ی زشت تروریسم مدرن امروز روبه رو شوند.» وی اضافه کرد که چنین اتحادی، اراده سیاسی و اختیار اخلاقی خواهد داشت تا در موارد افراطی اقدامات تحریک آمیز تروریستی، تصمیمات جسورانه ای اتخاذ کند. قابل ذکر است که شورای یهودیان آمریکا (AJC) به تازه گی اعلام کرده است که به زودی دفتری را در نیودلهی افتتاح خواهد کرد."

این تحولات دولت ژنرال مشرف را که نقش مهمی در کشمکش های جدائی طلبان کشمیر دارد و پاکستان را به پناه گاه مطلوبی برای مسلمانان افراطی فعال در



نیز به تیره گی گرائید.

سازش رهبران الفتح و نزدیکی آشکار کشور های عربی با اسرائیل، نقش واسطه گری ترکیه را در منطقه هر روز کم رنگ تر کرد. گسترش پایگاه های نظامی آمریکا در عربستان، کویت، اردن و قطر اهمیت پایگاه های نظامی ترکیه را تا حدودی زیر سوال برد. پیروزی احزاب اسلامی در ترکیه و گسترش پایه های این احزاب در این کشور، رابطه ی تنگاتنگ آمریکا و امرای ارتش سرکوبگر ترکیه را دچار خدشه کرد. اگر زمانی رشد گرایشات اسلامی در ترکیه عضو ناتو موضوع اصلی مباحثات آمریکا و متحدانش بود، تشکیل حکومت خود مختار کردستان عراق زنگ خطر جدیدی بود که دولت ترکیه را به چالش می طلبید. نزدیکی بیش از پیش ترکیه و اسرائیل به مثابه کشورهای غیرعرب، منطقه را هم دچار اخلال می کرد. در محاسبات ترکیه، یک کشور کرد نفت خیز جایی نداشت.

برای رهبران کشوری که در تاریخ معاصر اش به جز با زبان زور، ستم ملی، سرکوب و کشتار اقلیت ها، با زبان دیگری با آنان حرف نزده بود و تمام تلاش اش را برای نابودی فرهنگ و زبان آنان به کار گرفته بود و قبرستان هایش مملو از اجساد کردها است و زندان هایش کردنشین است، قابل تصور نبود که در همسایه گی اش، "ترک های کوهی" کشوری مستقل و یا خودمختار تشکیل دهند.

واهمه ی سران ترک از گسترش این جنبش به کشورشان بی دلیل نیست. به ویژه نزدیک ترین متحد اش در منطقه یعنی اسرائیل از هیچ تلاشی برای ثبات حکومت خودمختار کردستان عراق کوتاهی نمی ورزد. سیمور هرش در مقاله های متعدد به این روابط اشارات بسیاری می کند. نقش برجسته ی سازمان موساد در ایجاد یک نیروی نظامی کرد و سازمان اطلاعاتی آن کشور در وحله اول در خدمت طرح "بالکانیزه" کردن آمریکا و اسرائیل صورت می گرفت، مؤلفه ی اصلی این طرح تجزیه کشور های منطقه، به ویژه کشورهای قدرتمند منطقه در وحله اول ایران و ترکیه به مناطق (کشورهای) کوچک تر و ضعیف تر در خدمت کنترل بهتر بر روی این کشورها و تسلط بر منابع نفتی و ثروت های ملی این کشورهاست. در حالی که شورش در عراق در حال گسترش می باشد. سرویسهای اطلاعاتی و نظامی اسرائیل هم اکنون بدون دغدغه به آموزش

کماندوها در کردستان مشغولند. آن چه برای اسرائیل با اهمیت است پوشش عملیات آن در داخل ایران و سوریه میباشد. اسرائیل به ویژه از جانب ایران احساس خطر می کند. زیرا موقعیت ایران بعد از جنگ تقویت شده است. کارمندان اسرائیل به موساد (سرویس جاسوسی اسرائیل) می پیوندند و تحت پوشش تجار به فعالیت می پردازند و در بعضی موارد فاقد پاسپورت اسرائیلی هستند.

مارک رگیو* سخنگوی سفارت اسرائیل در واشنگتن در واکنش به این اطلاعات، آنرا تکذیب کرد. مقامات رسمی کردها و نیز سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا از اظهار نظر درباره حضور اسرائیلیها در کردستان خودداری نمودند. معهذای یکی از کارمندان عالیرتبه سیا در هفته گذشته (ژوئن ۲۰۰۴) در یک مصاحبه حضور اسرائیلیها و عملیات آنها در کردستان را مورد تأیید قرار داد. این مقام به من گفت: "اسرائیلیها این طور ارزیابی کردند که راه دیگری نداشتند. آنها فکر می کنند که در آن جا باید حضور داشته باشند." از این مقام پرسیده شد که آیا واشنگتن این کار اسرائیلیها را تأیید می کند؟ او با خنده جواب داد که آیا شما کسی را سراغ دارید که به اسرائیل بگوید چه کاری باید انجام بدهد؟ آن چه را اسرائیلیها به نفع خود می دانند انجام می دهند. این مقام سیا اضافه می کند که حضور اسرائیلیها در کردستان برای سرویس اطلاعاتی آمریکا شناخته شده است." (کردها مورد توجه

اسرائیل هستند-سیمور هرش نیویورکر) اهداف اسرائیل در عراق کاملاً واقعی است، کرد ها ارتش مناسبی برای مقابله با ارتش قدس و شیعیان هوادار ایرانند، سابقه مقاومت در برابر رژیم بعث را داشته اند و مشکلی برای مقابله با افراطیون سنی مورد حمایت عربستان در عراق ندارند.

نفوذ اسرائیل در کرد ها موجب دست یابی آسان به اطلاعاتی خواهد شد که در حالت طبیعی رسیدن به اطلاعات بسیار مشکل خواهد بود. این ویژه گی که کرد ها در سوریه و ایران نیز ساکنند و دریافت این اطلاعات از این دو کشور برای اسرائیل از اهمیت خاصی برخوردار است و به سادگی به دست نمی آید، بدون شک از نکات مورد توجه رژیم اسرائیل می باشد. همکاری اسرائیل با کردها به طور غیرقابل اجتناب افزایش یافت. چندین مامور اسرائیلی همراه کماندوهای کرد از مرزهای ایران گذشتند تا دستگاههای تخمین زنی و دیگر وسایل

رد یابی تاسیسات مشکوک ایرانی را در خاک ایران مستقر کنند. این افسر سابق می افزاید: ببینید اسرائیل از کردها به روش ماکیاول حمایت می کند. این را می گویند واقع گرایی سیاسی (رنال پولیتیک). او می افزاید: اسرائیل با پیوستن به کردها، چشم و گوش در ایران، عراق و سوریه به دست می آورد. آن چه اسرائیل با کردها انجام می دهد برای دولت بوش هم غیرقابل پذیرش نیست." (کردها مورد توجه اسرائیل هستند- سیمور هرش نیویورکر)

دولت ترکیه تحت فشار ارتش شوونیست ترکیه دست به تهدید کرد ها زده نگرانی خود را آشکارا از گسترش روابط کرد ها و اسرائیل ابراز کرد. یکی از مقامات نظامی ترکیه در استانبول ابراز می دارد: "قبل از جنگ عراق، اسرائیل در کردستان فعال بود و حالا بیش از پیش این فعالیت برای ما و نیز برای آنان خیلی خطرناک است. ما مایل به تقسیم شدن عراق نیستیم. یک ضرب المثل ترکی می گوید: ما برای کشتن شپش پتو را آتش می زنیم. ما به کردها گفتیم که ما از شما هراسی نداریم. شما اما باید از ما بترسید." یک دیپلمات دیگر ترک بیان داشت: "ما بدوستان اسرائیلی و کرد خودمان گفتیم که حسن نیت ترکیه در تمامیت ارضی عراق است. ما از دیگر راه حلها حمایت نمی کنیم. شما اگر موفق به تجزیه عراق بشوید جنگ و خونریزی و زجر و مشقت در خاورمیانه بیشتر می شود... و سراسر جهان مدعی آن خواهد شد که آمریکا در عراق یک برنامه مخفی برای تقسیم این کشور داشته است." این دیپلمات ترک شرایط را با یوگسلاوی سابق تشبیه می کند با این تفاوت که در بالکان نفت وجود ندارد. او با درس از یوگسلاوی سابق می گوید: "وقتی تو از یک کشور استقلال می گیری همه خواهان استقلال خواهند بود. اگر این کار در عراق رخ بدهد، کرکوک به ساراوو عراق مبدل خواهد شد." یک دیپلمات دیگر ترک در آنکارا تشریح کرد که دولت مطبوعش نگرانی خود را از فعالیت های نظامی اسرائیل در کردستان به وزارت خارجه اسرائیل ابلاغ نمود. اسرائیلیها اما منکر آموزش و خرید املاک در کردستان شدند و اظهار داشتند که این اعمال رسمیت ندارد. اما توسط افراد خصوصی صورت گرفته است. بطور قطع سرویسهای اطلاعاتی ترکیه اذعان دارند که اظهارات اسرائیلیها صحت ندارد. این سیاست نه برای آمریکا خوب

برای غلبه بر تجاوزگری امپریالیسم و سرنگونی مرتجعین متحدشویم!



است نه برای عراق یا اسرائیل و یهودیه... (کردها مورد توجه اسرائیل هستند-سیمور هرش نیویورکر)

پ. کا. کا. در خدمت کدام سیاست
پ کا کا مانند بیشتر جریانات کرد درگیر وضعیت ناگوار و پیچیده ای است از یک سو سرکوب ممتد و خشن ترکیه تمامی راه های مسالمت آمیز برای رسیدن به یک توافق در خدمت بهبود وضعیت کرد ها را در ترکیه مسدود کرده و از سوی دیگر مقاومت نکردن در برابر این سیاست فاشیستی معادل نابودی این تشکل خواهد بود.

تنگ تر شدن حلقه محاصره نیرو های پ کا کا آنان را به خاک منطقه خودمختار عراق و کوهستان های قندیل کشاند و بهانه را برای حمله نظامی بدست ارتش سلطه گر ترکیه داد.

ترکیه به بهانه ی سرکوب پ کا کا و با هدف سرکوب حکومت خودمختارکردستان، نیرو هایش را آرایش داده به حمله های هوایی در مناطق شمالی عراق دست می زند.

بر خلاف تصور ترکیه، سیاست فعلی آمریکا در عراق در مقابله با این حملات بود. با توجه به وضعیت ناگوار و شکست های سیاسی و نظامی آمریکا در عراق حملات ترکیه عملا تنها منطقه نسبتا آرام عراق را نیز به آشوب می کشاند و این مورد تأیید

آمریکا نیست، اعتراض آمریکا و هشدار این کشور به ترکیه باعث تیره و تار شدن روابط

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

دو کشور شد. روابطی که قبلا به واسطه ی محکومیت ترکیه به دلیل قتل عام ارمنه، در شرایط بدی به سر می برد.

مخالفت آمریکا با سیاست ترکیه در کنار پشتیبانی و همکاری این کشور با پ کا کا، موجی از اعتراضات را در ترکیه پدید آورد. ترکیه اما دست از سیاست خود بر نخواهد داشت. یک کشور کرد نفتی متحد آمریکا و اسرائیل، بمب ساعتی خواهد بود که دیر یا زود منفجر خواهد شد و ترکیه را دچار وضعیت نا مناسبی خواهد کرد.

پیشنهاد آمریکا به ترکیه، مبنی بر انتقال جبهه جنگ از ترکیه به ایران، احتمالا در راستای این توافق صورت خواهد بود. تقویت شاخه



اساس منافع کوتاه مدت خود تغییر می دهند، می تواند شامل پ کا کا نیز بشود. تکیه بر حمایت بارزانی و طالبانی شاید ساده لوحانه ترین سیاستی است که پ کا کا می تواند بر گزیند، احتمال قربانی کردن پ کا کا توسط احزاب حاکم بر کردستان عراق کم نیست و این اولین بار نیست که یاران و متحدان دیروز به دشمنان فردا مبدل می شوند.

نقش ترکیه، اسرائیل و آمریکا در ایجاد اختلافات میان تشکل های کرد غیر قابل انکار می باشد. مبارزات پ کا کا برای احقاق حقوق کرد ها در ترکیه و مبارزات پیشمرگه های این حزب نباید در راستای اهداف امپریالیست ها به کج راه کشیده شده و در خدمت سرمایه داری وابسته کردستان قرارگیرد.

سیاست آمریکا و اسرائیل تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه است. امپریالیسم آمریکا و اسرائیل با سیاست های جنگ طلبانه و تسلط جویانه خود سعی در به بحران کشیدن خاورمیانه می کنند. حمله نظامی و اشغال عراق و افغانستان تنها مرحله ای از این سیاست می باشد. دامن زدن به اختلافات ملی، قومی و مذهبی، به کار گیری ابزار های شیعه، سنی، کرد، ترک در جهت انتقال بحران از روی شانه های ارتش اشغالگر آمریکا و متحدانش بر دوش خلق های منطقه

است.

امپریالیسم آمریکا برای رسیدن به اهداف خود از هیچ جنایتی پرهیز نمی کند. ادعای امپریالیسم آمریکا و متحدانش برای "برقراری و گسترش دموکراسی!"، مبارزه با سلاح های کشتار جمعی"، "جلوگیری از ساخت بمب اتمی" توسط ایران، دفاع از حقوق ملیت ها، زنان و دانش جویان، تنها دست آویز هائی برای به اجرا درآوردن سیاست های سرمایه جهانی است.

در این نبرد هر تشکل سیاسی با توجه به منافع طبقاتی خویش یا در برابر امپریالیسم و سرمایه داری خواهد ایستاد یا در رکاب آنان شمشیر خواهد زد. سرنوشت پ کا کا، مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان ایران، کومله مهتدی و دیگران نیز نافته ی جدا بافته ای از بارزانی و طالبانی نخواهد بود.

آموخته را باز آموختن خطاست.

ی "ایرانی" پ کا کا (پژاک)، یکی از راه کارهای جدید آمریکا ست. اخیرا شایعه انتقال هزاران تن از پیشمرگه های پ کا کا به ایران قوت گرفت. اما تا به حال از طرف هیچ یک از طرفین تأیید نشده است.

تلاش آمریکا برای متقاعد کردن ترکیه به نتیجه ی قطعی نخواهد رسید. یک سازش و توافق تنها می تواند این درگیری ها را به عقب بیندازد. اما اختلافات باقی خواهد ماند. ترکیه رژیم سرکوب گری است که دست از آزار و اذیت اقلیت های ملی و مذهبی اش نخواهد کشید و پ کا کا می داند کشاندن جنگ از ترکیه به ایران پایان کارش خواهد بود. پژاک و پ کا کا پایه ی توده ای در میان کردهای ایران ندارند و خارج شدن آنان از ترکیه به مثابه قطع ریشه های شان و وارد شدن به ماجراجویی است که در انتها پیش تنها شکست خواهد بود.

این واقعیت که جریانات ملی گرای و هویت طلب کرد در طول تاریخ مبارزاتی خویش دست خوش تحولات ماهیتی بزرگی شده اند و جبهه بندی های سیاسی خود را بر



۱۶ آذر ... بقیه از صفحه اول

نقدی بر ... بقیه از صفحه اول

است که انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت جریانهایی بودند که در ابتدا توسط رژیم ایجاد شدند و وظیفه مبارزه با گرایش انقلابی در دانشگاهها به آنها محول شد. اما به تدریج با تغییر شرایط دهه ۱۳۶۰، فعالیت آنها هم دچار تغییراتی گردید و به طرف جناح دوم خرداد متمایل شدند. این گروهها هم اکنون از جانب دانشجویان به نحو بارزی طرد شده اند و فاقد قدرت تأثیر گذاری محسوسی بر روی دانشجویان هستند. نویسندگان اطلاعیه مذکور، با وارونه کردن حقایق، سعی می کنند این طور الغاء نمایند که گویا خودشان همه کاره جنبش دانشجویی بوده و دیگران صرفاً «مزاحم» می باشند.

دو پاراگراف نخست اطلاعیه انجمن اسلامی امیرکبیر صرفاً تعریف و تمجید از خود می باشد. البته "مُشک آن است که خود ببوید نه آن که عطار بگوید". علیرغم تمام تعریفهای از خود این جریان، رفتار انجمن های اسلامی در دانشگاهها همواره طوری بوده است که دره ی بین آنها و دانشجویان و سایر جنبش های اجتماعی را هر روز عمیق تر کرده است. امروز انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت در جنبش دانشجویی وضعی بهتر از شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر در جنبش کارگری ندارند. البته باید روی این نکته تأکید شود که برخلاف اوباشانی نظیر محبوب و صادقی که عامدانه می خواهند جنبش کارگری را به بیراهه ببرند و در این راستا به تشکل های کارگری حقیقی (مثل سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه و جاسوسی و خبرچینی برای شناسایی فعالان کارگری) حمله کرده و به ضرب و شتم فعالان سندیکائی می پردازند، در مورد انجمن های اسلامی دانشجوئی، شواهد نشان می دهند که افراد دخیل در این گروهها (یا حداقل بخش عظیم آنها) عامل مستقیم رژیم نیستند و می توان به تغییر خط مشی برخی از آنها امیدوار بود. اما خدمت به رژیم از طریق مخالفت با انقلاب اجتماعی، چه سیاسی عامدانه باشد و یا از روی نا آگاهی، تغییری در اصل قضیه نمی دهد.

سپس اطلاعیه پا را از این هم فراتر گذارده و مدعی می شود که «در هنگامه های سخت، تنها این انجمن های اسلامی هستند که بنا به رسالت خود، از حقوق انسانی تمامی افراد ... دفاع می نمایند». این جمله

در خوشبینانه ترین حالت ناشی

در مبارزات مشترک با کارگران و زحمت کشان!

در سالی که گذشت، جنبش دانشجوئی ایران بافداکاری و ازجان گذشتهگی و دادن تلفات زیاد، ناشی از دستگیریها، شکنجه شدهها، زندانی شدهها، از تحصیل بازماندهها و غیره، حرکت تحسین برانگیزی را نه تنها در دفاع از ارزشهای دموکراتیک پیش برد، بلکه در درک ضرورت هماهنگی مبارزاتی اش با مبارزات کارگران و زحمت کشان، زنان، معلمان، جوانان، جنبشهای ملی مترقی، درجهی بالائی از بلوغ و پختهگی خود را نشان دهد.

حزب رنجبران ایران از مبارزات دانشجویان در این راستا قاطعانه دفاع کرده و برای آنها آرزوی موفقیت می کند. باشد که با مبارزات آزادی خواهانه، وحدت طلبانه و ضد مداخلات خارجی، جنبش دانشجوئی ایران در ۱۶ آذر امسال گام دیگری به جلو برداشته و نشان دهد که هم راه جنبش راستین اکثریت عظیم مردم ایران پیش می رود.

۱۶ آذر روز رزم دانشجو را گرام بداریم!
آزادی فوری و بدون قید و شرط
دانشجویان زندانی و کلیه زندانیان سیاسی
را فریادزنیم!

برای مقابله با امپریالیسم و ارتجاع حاکم، متحد و متشکل شویم!
برای پیوند هرچه فشرده تر جنبشهای اجتماعی موجود علیه نظم حاکم، تلاش کنیم!

سرمایه داری به آخر خط رسیده است،
زنده باد سوسیالیسم!

۱ آذر ۱۳۸۶ - حزب رنجبران ایران



حفظ کرده است. زیرا که جمهوری اسلامی نیز ثمرات دموکراتیک انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را نه تنها نابود کرد، بلکه با تحمیل قوانین پوسیده ی فقه اسلامی و سپردن سرنوشت مردم به دست مشتکی تازه به دوران رسیده ی بورژوازی و خرده بورژوازی، هم استبداد مذهبی و هم مقابله با سازندهگان اصلی تاریخ کشورمان یعنی کارگران و زحمت کشان را به اوج خود رسانده است.

۱۶ آذر امسال در موقعیتی برگزاری می شود که از یک سو امپریالیستها بار دیگر تصمیم گرفته اند که ایران را همانند دوران رژیم شاه به تیول خود در آورند و در این راستا طلبهای جنگی احتمالی آنها مدتهاست که نواخته می شوند. لذا، مخالفت و مبارزه با شروع جنگ که صدمات جبران ناپذیری بر مردم ایران و به خصوص طبقات تحت استثمار و ستم و به ویژه زنان و کودکان زده و کشور را به عصر حجر خواهد کشاند، باید در دستور برگزاریکنندهگان این روز تاریخی، قرار گیرد.

از سوی دیگر تحقق هر خواست به حق و عادلانه و از جمله خواستهای مطالباتی و دموکراتیک دانشجویان و یا خواستهها در کل جامعه، بدون وحدت اراده ی انسانها در پیش برد سیاست واحد مورد نظر، امری محال و دست نیافتنی است. به این اعتبار جنبش دانشجوئی در صورتی در سمت اهداف دموکراتیک و انقلابی اش می تواند قاطعانه تر گام بردارد که هر چه بیشتر خود را متشکل تر و متحدتر سازد.

تجربه ی جنبش دانشجوئی خارج از کشور که تحت رهبری "کنفدراسیون دانشجویان و دانش آموزان ایران" تأثیر به سزائی در مبارزه علیه رژیم شاه و افشای آن به جا گذاشت، قدرت خود را دریگانهگی اش می یافت و زمانی که مجموعه ی وطنه های رژیم و خودمرکز بینی های فرقه های دانشجوئی، وحدت این تشکل سراسری را از هم پاشاند، این جنبش هم نتوانست باتمام وجود به دفاع از منافع طبقات استثمار شده و ستم دیده ایران به پاخیزد. در همان زمان هم انجمنهای اسلامی به وجود آمدند و "خرج خود را از کنفدراسیون سوا کردند" که نشان از دیدگاه سکتاریستی و خودمرکز بینی آنها داشت!

لذا جنبش دانشجوئی درون کشور باید سه پرچم اساسی را محکم به دست گیرد: مبارزه تا به آخر علیه امپریالیسم، مبارزه تا به آخر علیه دیکتاتوری حاکم سرمایه در ایران و تلاش برای حفظ اتحاد خود



از جهالت و خودمرکز بینی و در بدترین حالت یک دروغ شاخدار از روی استیصال می باشد. نه تنها دانشجویان چپ بلکه سازمانهای سیاسی مترقی، تشکل های کارگری، فعالین جنبش های اجتماعی و حتی سایر دانشجویان با گرایشی غیر از طیف چپ که خارج از انجمن های اسلامی هستند، زندگی خود را برای کسب آزادی و دفاع از حقوق پایمال شدهی مردم تحت استثمار و ستم گذارده اند.

نکته دیگری که در اطلاعیه مطرح شده است این است که گویا دانشجویان چپ «مهمان ناخوانده» مراسم ۱۶ آذر سال پیش بودند و تجمع «با شکوه» را که به همت انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت برگزار شده بود برهم زدند! ولی نویسندگان اطلاعیه و همفکران شان این تجمع «با شکوه» را به چه وضعی در آورده بودند؟ ماجرا از این قرار بود که آنها به جای سازماندهی یک تجمع دانشجویی، قصد داشتند مراسم ۱۶ آذر را به مراسم تبلیغات جریان ورشکستهی «نهضت آزادی» تبدیل کنند. ولی «نهضت آزادی» و امثال آقای ابراهیم یزدی چه حقی دارند که در مراسم ۱۶ آذر سخنرانی کنند؟ یا چه دلیلی وجود دارد که حق آنها برای استفاده از این روز به نفع خودشان، بیبش از حق امثال احمدی نژاد باشد؟ دانشجویان چپ به درستی به سوء استفادهی سخنرانان از این موقعیت اعتراض کردند و به جای گوش دادن به حرفهای بی ربط ورشکستهگان سیاسی، مراسم را همانطور که باید برگزار کردند. اگر هر فرد یا گروهی در اقدامی مشابه بخواهد در آینده با این نوع فرصت طلبی مراسمی را از اهداف اصلی اش منحرف نماید، چپ ها نه تنها حق دارند، بلکه مسئولند مانع انجام این کار شوند. به علاوه، نه در ۱۶ آذر سال پیش کسی مشتاق شنیدن حرفهای مهمان حقیقتاً ناخوانده انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت بود و نه قبل یا بعد از آن کسی سراغی از او گرفت در حالی که می بینیم شعارهایی که از جانب دانشجویان چپ در آن روز مطرح شدند و عمده تا در دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، آزادی بیان، حمایت از جنبش کارگری، مخالفت با مداخله خارجی، حمایت از خواستهای سایر اقشار مردم و ... بودند، به شعارهایی ماندهگار تبدیل شدند. بنابر آنچه که گفته شد، این دانشجویان چپ نبودند که تجمع ۱۶ آذر ۱۳۸۵ را برهم زدند. برعکس، این چپ بود که سازماندهی این تجمع و طرح شعارهای مناسب برای آن را انجام داد.

مراسم ۱۶ آذر هر سال یکی از شاخص های

تعیین کننده میزان پیشرفت کمتی و کیفی جنبش دانش جویی است. تمام جناحهای حکومتی و اپوزیسیون بورژوازی از نفوذ کمونیس علمی در جنبش دانشجویی و پیوند این جنبش با سایر جنبشها، بهخصوص جنبش کارگری در هر اسناد. به همین دلیل، تمام بورژوازی (چه در حاکمیت و چه خارج از آن) سعی می کند از هر طریق ممکن حتی با نارواترین تهمت ها و بزرگترین دروغها، گرایش چپ را بین دانشجویان تضعیف کند.

به یاد داریم که در روز دانشجوی آخرین سال ریاست جمهوری خاتمی، پس از آنکه تعدادی از دانشجویان به سخنرانی وی اعتراض کردند، چون که در آن کلمه ای از عدم تحقق حتی یکی از وعده هایش بعد از ۸ سال سخنی نمی گفت و اکثر حضار را دستچین شده وارد سالن کرده و تریبون را در اختیار بسیجی ها گذاشته بود، وی لبخند همیشگی را کنار گذاشت و صریحاً آنها را تهدید به حذف فیزیکی کرد و ماهیت حقیقی تمام جریان دوم خرداد را در برابر دانشجویان نشان داد. همین واقعه به تنهایی ثابت کرد که تمام جناحهای رژیم، علیرغم هر اختلافی که با هم داشته باشند، در مقابل مردم ستم دیده متحد و هم عقیده هستند.

نکتهی اساسی این است که تمام تجربهی سالها حکومت ننگین جمهوری اسلامی این امر را تأیید کرده است که رژیم جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است و تنها راه رهایی از مصائبی که به بار آورده، انقلاب و سرنگونی آن می باشد. ولی آیا انجمن های اسلامی آنقدر جرئت دارند که صاف و بی پرده به مردم بگویند که به جای دل خوش کردن به وعده های پوچ جناحهای حکومتی، باید خودشان به میدان بیایند و کار این رژیم و همه جناحهایش را یکسره کنند؟ و آیا در غیر این صورت، چیزی بهتر از تشکل هایی وابسته و سویاپ اطمینان حاکمیت هستند؟ و آیا دانشجویان چپ با به کار بردن چنین اصطلاحاتی برای تشریح ماهیت انجمن های اسلامی، در مورد آنها دروغ می گویند یا به آنها توهین می کنند؟

اما رفتار صحیح کمونیستها در برابر گروههایی نظیر انجمن های اسلامی چه باید باشد؟ تجربه در ایران و سایر کشورهای که وضع کما بیش مشابهی دارند ثابت نموده است که نفی مطلق تمام اعمال آنها صحیح نیست، همانطور که ستایش از آنها با این استدلال که در مقطع کنونی تا حدودی در تضاد با حاکمیت قرار گرفته اند نیز اشتباه می باشد. کلنیهی تلاشهایی که از طرف هر فرد یا گروهی تحت هر عنوانی انجام می

شود، تا آنجایی که واقعاً در جهت برقراری آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی باشد باید مورد حمایت قرار گیرد، بدون آنکه در همان هنگام افشاگری درباره ناپیگیری و خصلت سازشکارانه و سایر نواقص آنها مسکوت بماند. همچنین باید سعی کرد آگاهی سیاسی و روحیهی مبارزاتی افراد نزدیک به این قبیل گروهها را (هر چقدر هم که اندک باشند) تقویت نمود و به تدریج آنها را از زیر نفوذ گرایشات منحط، خارج کرد.

تأسف آورترین نکته در اطلاعیهی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر این است که خواستار برگزاری مراسم جداگانهی هر طیف دانشجویی شده اند. این دعوت برای برگزاری مراسم «مستقل» از بسیاری جهات شبیه به حرف آیت الله هابی است که در روزهای سخت مبارزه علیه رژیم پهلوی فتوا دادند که مارکسیستها نجس هستند و معاشرت با آنها حرام است! این درخواست انجمن در صورتی است که اگر تعریف و تمجیدی که نویسندگان اطلاعیه در آغاز متن از خودشان به عمل آورده اند، حقیقت داشته باشد. پس قاعدهتاً می باید پاسخ به مسائل جنبش دانشجویی را پیش خود داشته باشند و دیگر نیازی نیست که از طرح عقاید دانشجویان چپ وحشتی به خود راه دهند. چنانچه ادعای مبنی بر استفادهی دانشجویان چپ از شیوه های غیراخلاقی برای سوء استفاده از یک تجمع حقیقت داشته باشد، سایرین آن را خواهند فهمید و به دیگران نیز خواهند گفت و دانشجویان چپ که به ادعای انجمن اسلامی «حضورشان بیشتر مبتنی بر فضای مجازی» می باشد، با شیوه های ادعا شده، در مقابل انجمن های اسلامی با توجه به «امکانات رسانه ای که در داخل و خارج کشور» دارند (باز هم بنابر ادعای اطلاعیه) به جایی نخواهند رسید. بنابراین، مراسم «مستقل» ضرورتی ندارد. اما واقعیت این است که جریانات داخل انجمن اسلامی از آنجا که پاسخی به مسائل مبرم جنبش ندارند و از طرف دیگر شاهد گسترش چپ هستند، تنها راه حفظ خود را تجزیهی جنبش دانشجویی، قطع ارتباط بین بخشهای مختلف و تقسیم کردن آن به تکه هایی جدا هستند تا شاید از این طریق حداقل یک تکه برای آنها باقی بماند. انجمن ها و دفتر تحکیم وحدت همواره این برتری را بر طیف چپ داشته و خواهند داشت که حداقل تا حدودی امکان فعالیت علنی و ابراز عقایدشان از طریق رسانه های نزدیک به جناحهای حکومتی یا اپوزیسیون

بورژوازی را دارند. چپها (البته نه



عمل کرد امپریالیسم ... بقیه از صفحه

۲۱

آمار واقعی نتایج جنگ تجاوزکارانه در عراق

اداره‌ی مربوط به سربازان قدیمی آمریکا طی اطلاعیه‌ای اعلام کرده است که: تعداد نظامیان کشته شده در جنگ تجاوزکارانه در عراق ۷۳۸۴۶ نفر و زخمی‌ها و معلولین ۱۶۲۰۹۰۶ نفر است که به مراتب بیشتر از جنگ ویتنام است.

از این تعداد ۱۷۸۴۷ نفر در جریان عملیات و ۵۵۹۹۹ نفر در خارج از عملیات نظامی کشته شده‌اند. تعداد سربازان مبتلا به امراض ناشناخته ۱۴۸۷۴ نفر، معلولین جنگی ۴۰۷۹۱۱ نفر و غیرجنگی ۱۲۱۲۹۹۵ نفرند.

ادعای ۳۷۷۷ نفر کشته شده در ۹ ژوئیه ۲۰۰۷ به خاطر حذف رقم ۷۳ هزار نفر است که بیشتر از جنگ ویتنام با ۵۵۰۰۰ نفر کشته می‌باشد!

۱۸۲۰ تن اورانیوم تضعیف شده در عراق به‌کار رفته است. دریمب هیروشیما ۶۴ کیلوگرم اورانیوم مصرف شده بود که در عراق ۱۴ هزار برابر آن مصرف شده است....

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: www1.va.gov/rac-gwvi/docs/GWVIS-May2007.pdf

www.ranjbaran.org



ایجاد یک تشکل مستقل سراسری و علنی در شرایط دیکتاتوری جمهوری اسلامی توهم پراکنی نمی‌کنند. اما باید از هر فرصتی برای متشکل کردن دانشجویان در کمیته‌های دانشجویی مخفی یا نیمه علنی، بالا بردن آگاهی آنان و ایجاد پیوند میان دانش‌جویان با سایر اقشار تحت ستم استفاده کنند و بدون این‌که دچار علنی‌گرایی شوند، تا حد ممکن از امکانات علنی نیز بهره‌برند.

از آن‌چه گفته شد، نتیجه نمی‌شود که طیف چپ دانشجویی بدون هیچ عیب و نقصی می‌باشد. در این نوشته آن‌جایی که مطلب کلی نبوده و به مسئله‌ی خاصی اشاره شده است، از اصطلاح «چپ» به جای «کمونیست» استفاده شده است که به عقیده من بهتر بیانگر حقیقت می‌باشد. پس از برگزاری مراسم ۱۶ آذر سال گذشته که در آن چپ نقش اصلی را داشت عده‌ای به نحو مبالغه آمیزی مدعی شدند که چپ رهبری جنبش دانشجویی را به دست گرفته است. این نوع برخورد به یک جانب‌نگری و خود مرکز بینی منجر می‌شود. کمونیسم علمی راه‌های بشریت را در خود دارد. ولی مسئله اساسی، به‌کار بردن آن در جریان مبارزه طبقاتی است. تا زمانی که آگاهی دمکراتیک و سوسیالیستی آن‌طور که باید به میان توده‌ها برده نشود، کمونیسم علمی بی‌تأثیر خواهد بود. بنابراین، دانش‌جویان کمونیست نیز، برای دادن سمت صحیح به جنبش، باید در کلیه‌ی مبارزات روزمره دانشجویی شرکت جسته و در حین مبارزه صحت نظرات خود را به اثبات رسانند. به علاوه هم اکنون شاهدیم که عده‌ای از دانش‌جویان از نظریاتی تحت عنوان کمونیستی دفاع می‌کنند که در حقیقت ضد کمونیستی و آغشته به نظریات منحطی چون لیبرالیسم، آنارشیزم، تروتسکیسم، حکمتیسم و غیره می‌باشند. این‌جاست که ضرر تأیید یکجانبه و ظفره رفتن از نقد به مواضع گرایش چپ آشکار می‌گردد. یکی از ضعف‌های مبرم طیف چپ دانشجویی این است که علیرغم گسترش کمی، هنوز نتوانسته است یک سازمان یا هسته‌های منسجمی ایجاد نماید و در پراکنده‌گی و خرده‌کاری دست و پا می‌زند. این امر ناشی از روحیه بورژوازی افراد منشی و نمادی از حضور لیبرالیسم در طیف چپ است.

آذر ۱۳۸۶ - ف.گ.

چپ لیبرال که خود را به جناح‌های حکومت گره زده است) همواره در معرض شدیدترین سرکوبها قرار داشته‌اند و از امکاناتی نظیر آن‌چه که جریانات بورژوازی داخل و خارج از حکومت داشته‌اند، بی‌بهره بوده‌اند. اما فعالیت خسته‌گی ناپذیر آنها، تحلیل‌های علمی و راه‌حل‌های مناسبی که پیش روی جنبش‌های مترقی گذاشته‌اند، باعث خواهد شد که نه تنها تبلیغات مسموم گرایش‌های بورژوازی خنثی گردد، بلکه همواره بر تعداد کسانی که به صحت نظرات آنها پی برده‌اند افزوده شود. حضور چپ‌ها علیرغم تمام محدودیت‌های موجود نه تنها مبتنی بر فضای مجازی نیست بلکه همان‌طور که در روز دانش‌جو، روز کارگر و سایر موقعیت‌ها ثابت شده است، کاملاً جدی و محسوس می‌باشد.

در انتهای اطلاعیه انجمن با نوعی تمسخر که ناشی از کینه ورزی است از تشکل مستقل دانشجویی نام برده شده است. این امر هم مثل سایر نکات اشاره شده، بیانگر وحشت از یک جنبش مستقل و مهر تأییدی بر وابستگی انجمن‌های اسلامی است. این جریان نه یک تشکل دانشجویی (حتی از نوع وابسته) بلکه در بدترین حالت ارگانی برای سرکوب و خیرچینی و در بهترین حالت محفل کوچکی از دانش‌جویان لیبرال اصلاح طلب و مذهبی، و در هر دو صورت مخالف سرسخت تشکل مستقل بوده است. در این‌جا مسئله، طول و عرض تشکیلات و حتی تفکر حاکم بر آن نیست. برای مثال سازمان دانش‌جویان پیشگام نیز که از نظر کمی و کیفی سازمانی بزرگ و پیشرو بود، نه یک تشکل دانشجویی، بلکه سازمانی از دانش‌جویان کمونیست بود. یک تشکل دانشجویی، تشکلی است که همه دانش‌جویان با هر طرز تفکری امکان شرکت در آن و بیان عقاید خود را در آن داشته باشند و این تشکل نیز پشتیبان کلیه دانش‌جویان خواهد بود. البته دانش‌جویان کمونیست باید هسته‌ها و سازمان‌های مخصوص به خود را نیز ایجاد نمایند و از طریق آنها برای هدایت تشکل دانشجویی به خط مشی صحیح مبارزه نمایند. رابطه‌ی بین دانش‌جویان کمونیست و تشکل دانشجویی چیزی شبیه به رابطه‌ی حزب کمونیست با اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های توده‌ای است. البته با در نظر گرفتن این‌که جنبش دانشجویی، جنبشی دمکراتیک است. کمونیست‌ها در مورد امکان

قدرت جنبش دانشجویی در وحدت مبارزاتی آن است!



رویزیونیسیم در قدرت (ادامه)

مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۴)

همان طور که در رنجبر شماره ۳۱ دیدیم، بسیاری از احزاب انترناسیونال دوم که ظاهراً خود را مارکسیست می دانستند، پس از درگذشت انگلس و تکامل نظام سرمایه‌داری رقابت آزاد به مرحله ی رقابت سرمایه‌های مالی انحصاری (با ماهیتی امپریالیستی) که با دست یافتن به ابرسود و تطمیع بخشی از طبقه ی کارگر (کارگران یقه سفید)، روشن‌فکران و نماینده‌گان احزاب سوسیال دموکرات در پارلمانهای بورژوازی از طریق تقسیم بخش ناچیزی از این ابرسود بین آنها، توجه آنها را از پراتیک انقلابی جهت سرنگون کردن نظام سرمایه‌داری به رفرمیسم در چارچوب این نظام کشاند. این احزاب در جریان جنگ امپریالیستی اول به سوسیال شوونیسم در غلتیدند و به پاداش این خدمت به بورژوازی امپریالیستی خودی، پس از جنگ مقامات دولتی را به دست آوردند و به سوسیال - امپریالیست تبدیل شدند. اینان توانستند در کشورهای امپریالیستی بخش بزرگی از رهبران کارگری را به سوی خود و رفرمیسم کشانده و جنبش کارگری را از حرکت انقلابی منحرف سازند. با گذشت زمان خصلت بورژوائی این احزاب هرچه روشن‌تر شده و امروز به عصای دست انحصارات فراملی و سیاستهای نئولیبرالیستی آن تبدیل شده‌اند.

گرچه ضربه‌ای که این احزاب به ظاهر مارکسیست و در باطن نوکر سرمایه، به جنبش اوج یابنده ی کارگری در اوایل قرن بیستم زدند، بسیار سنگین بود، اما وجود احزاب انقلابی نظیر حزب بلشویک روسیه به رهبری لنین که پرچم راستین کمونیسم علمی - یعنی مارکسیسم انقلابی - را به دست گرفته و انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را به‌ثمر رساندند، مانع از آن شد تا جنبش کارگری آگاه از نفس بیافتد. مبارزه ی لنین در راس حزب بلشویک با رویزیونیستهای انترناسیونال دوم، روشن نمود که دشمن طبقاتی تنها در بیرون و در مصافی رو در رو موضع نگرفته، بلکه با نفوذ در درون احزاب مدافع طبقه ی کارگر به فاسد کردن آنها از درون نیز اقدام می‌کند. لذا کمونیستها مبارزه ی به‌غایت سختی را با دشمنان درونی طبقه ی کارگر که گرگان در لباس میش هستند، باید پیش ببرند.

پیروزی سوسیالیسم و قرار گرفتن حزب کمونیست در راس قدرت دولتی در روسیه، فرصتی برای دشمنان طبقاتی طبقه ی کارگر داد تا دست به مبارزه ی مرگ و زنده‌گی

قدرت تبلور یافته و کارگران و زحمت کشان در جریان این مبارزه بودند، پیش بردن شدند. اگر عوامل دیگری نظیر خراب‌کاری بورژوازی بین‌المللی و بورژوازی و خرده بورژوازی داخلی مخالف سوسیالیسم، بروز جنگ جهانی دوم، رشد نیافته‌گی روسیه، قرار گرفتن شوروی سوسیالیستی در محاصره ی کشورهای سرمایه‌داری و غیره را در نظر بگیریم، به‌وجود آمدن کادرهایی در درون حزب کمونیست که دیگر به سوسیالیسم اعتقادی ندارند و به دنبال فرصت مناسب می‌گردند تا سوسیالیسم را سرنگون کنند، امری واضح می‌شود.

مائو می‌گوید: "پس از نابودی دشمنان تفنگ به‌دست، دشمنان بدون تفنگ هنوز برج‌آخواندماند و مسلماً برضد ما به مبارزه مرگ و زندگی دست خواهند زد. ما هرگز نباید به این دشمنان کم بها بدهیم. اگر ما این مسئله را امروز به این سان طرح نکنیم و نفهمیم، مرتکب خطاهای بسیار بزرگی خواهیم شد." (۱) و یا:

"در چین، گرچه تحول سوسیالیستی در مورد سیستم مالکیت بطور اساسی انجام یافته و مبارزات طبقاتی وسیع و توفان آسای توده‌ای که مشخصه ی دوران انقلاب است، اساساً پایان پذیرفته، ولی بقایای طبقات سرنگون شده ملاکین و کمپرادورها هنوز موجود است، بورژوازی هنوز پابرجا است و خرده‌بورژوازی تازه در حال تحول است. مبارزه طبقاتی هنوز تمام نشده است... در مورد این مسئله که سوسیالیسم یا سرمایه‌داری، کدامیک برد دیگری پیروز خواهد شد، هنوز واقعا حل نشده است." (۲)

رویزیونیسیم در قدرت به رهبری خروشچف و امثالهم، پس از درگذشت استالین، زمینه را برای تبدیل جامعه شوروی به جامعه‌ای سرمایه‌داری فراهم ساخته و خیز بلندی برداشت. این رویزیونیسیم که با طرح "کیش شخصیت استالین" درکنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ گام پیش گذاشت بعداً با طرح سه مسالمت آمیز (همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز) به بهانه‌ی وجود سلاح هسته‌ای، به نفی انقلاب کردن و انترناسیونالیسم پرولتری پرداخت که "راه رشد غیر سرمایه‌داری" یکی از دست‌پختهای آن برای کشورهای تحت سلطه بود. به جای برنامه‌ریزی مرکزی اقتصاد با تکیه به مرکزیت دموکراتیک به قرارداد سود در مقام فرماندهی موسسات تولیدی پرداخته و به قوانین کوربازار

گروید و از کشور شوروی

برای نجات خود زده و امکان و توانایی تخریب از درون سوسیالیسم به مراتب افزایش یافت. در شرایطی که سوسیالیسم هنوز در اوان کودکی خود بوده و تجربه‌ی لازم را در چگونگی پیشبرد ساختمان خود نداشت، بروز اشتباهات می‌توانست وسیله‌ای باشد تا افرادی از درون حزب، آگاهانه و یا ناآگاهانه، با پافشاری روی این اشتباهات، زمینه‌ی جدا کردن حزب کمونیست از طبقه ی کارگر و توده‌های زحمت‌کش را فراهم ساخته و با رشد بوروکراسی این اشتباهات افزایش یافته و حقانیت سوسیالیسم را در انظار توده‌ها خدشه‌دار نمایند.

از نظر تاریخی، روسیه کشوری خرده بورژوا بود. این امر عینی، به تنهایی برای رشد بوروکراسی زمینه را مساعد می‌ساخت. اما در دهه ی ۱۹۳۰ برخلاف حرکت اولیه ی حزب و دولت شوروی در تلاش برای قرارداد حق یک کارگر متخصص به مثابه معیار تنظیم حقوقها، به بهانه‌ی ضرورت رشد اقتصادی به "نخبه‌گان" از جمله روسای کارخانه‌ها، مسئولان حزبی، مهندسان و متخصصان، امرای ارتش و ادارات و دانش‌گاهها و غیره حقوق و امتیازاتی داده شد که گرچه در مقایسه با وضع مشابه در کشورهای سرمایه‌داری قابل قیاس نبودند، مع الوصف این امر تدریجاً به ایجاد قشری ممتاز منجر شد که هدفش حفظ موقعیت ممتاز خودش بود و نه دفاع از آرمان عدالت خواهانه‌ی سوسیالیسم. به علاوه به بسط و گسترش دموکراسی حزبی و این که کارگران و زحمت کشان باید وسیعاً در اداره ی کشور، کنترل تولید و توزیع و تعیین سیاستها فعالانه نقش داشته باشند، پرداخته نشد. این وظایف به‌میزان زیادی در دست حزب و در حزب در دست رهبری متمرکز پیدا کرد که، در شرایط بغرنج اداره ی یک کشور، نمی‌توانستند خالی از اشتباه صورت گیرند. حتا در درون حزب نیز مبارزه بین دوشی در حدی که قبلاً و در زمان کسب



و نه براساس وجودطبقات و مبارزات طبقاتی، توضیح داده شده و مخدوش می‌شد. تنها ماتریالیسم تاریخی، که به وسیله مارکس و انگلس بنیان گذارده شد، برای اولین بار قادر گردید به شکلی صحیح علت اساسی تکامل تاریخ جوامع بشری را کشف و روند اصلی این تکامل و نیز عام ترین قوانین آن را از پرده‌ی ابهام خارج نماید.

از نظر ماتریالیسم تاریخی، هستی اجتماعی، آگاهی اجتماعی را تعیین می‌کند و این آگاهی به نوبه خود متقابلاً بر هستی اجتماعی تأثیر می‌گذارد. هستی اجتماعی شرایط زندگی مادی جامعه و به ویژه شیوه‌ی تولید نعمات مادی را دربر می‌گیرد. آگاهی اجتماعی مسائل مربوط به سیاست، حقوق، اخلاق، هنر، فلسفه و غیره را دربر می‌گیرد، که این به نوبه خود یک عکس العمل فعال بر هستی اجتماعی گذاشته و در شرایط معینی حتی نقش تعیین کننده نیز ایفا می‌کند. مائوتسه دون می‌گوید:

«... ما قبول داریم که در جریان عمومی رشد تاریخ، ماده تعیین کننده‌ی روح و وجود اجتماعی تعیین کننده شعور اجتماعی است؛ ولی در عین حال نیز می‌پذیریم - و باید هم بپذیریم - که روح بر ماده، شعور اجتماعی بر وجود اجتماعی و روبنا بر زیربنای اقتصادی تأثیر متقابل می‌گذارد.» (۱)

از نظر ماتریالیسم تاریخی، تکامل تاریخی جامعه بشری دارای قوانین ویژه خود است. این حرکت تکاملی به حرکت و دگرگونی تضادهای اساسی جامعه (یعنی تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولیدی و تضاد میان زیربنای اقتصادی و روبنا) وابسته بوده و از آن منشأ می‌گیرد. در جامعه‌ای که تضاد و آنتاگونیسم طبقاتی موجود است، این تضادها به صورت مبارزه طبقاتی حادی بروزی می‌کنند که نیروی محرکه‌ی تکامل هر جامعه‌ی طبقاتی را تشکیل می‌دهند. مائوتسه دون می‌گوید:

«مبارزه طبقاتی، پیروزی بعضی از طبقات و نابودی برخی دیگر، اینست تاریخ، اینست تاریخ تمدن چندین هزارساله. تفسیرتاریخ از این دیدگاه، ماتریالیسم تاریخی است، قرار گرفتن در نقطه مقابل آن ایده آلیسم تاریخی است.» (۲)

ماتریالیسم تاریخی معتقد است که این توده‌های مردم هستند که سازنده‌گان اصلی تاریخ اند. این برده‌گان در عرصه‌ی تولید هستند که تاریخ را می‌سازند و نه قهرمانان. توده‌های مردم نیروی عمده‌ی سه فعالیت بزرگ انقلابی (مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و مبارزه علمی) هستند و بنابراین،

معادل دانستن سوسیالیسم با فاز بالای کمونیسم - درحالی که سوسیالیسم به مثابه فاز اول کمونیسم، یک دوران کامل تاریخی است (مارکس) (۳) و غیره، ورد زبانها بوده و به تجارب بزرگ تاریخی شکست کمونیستها بی‌توجهی به حد تهوع آوری زیاده‌شده و حتا برای مخدوش کردن تاریخ جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر، به شیوه‌ای رویزیونیستی - دگماتیستی، جنبش کمونیستی و سوسیالیسم بعد از درگذشت لنین انکار می‌شود.

" دگماتیسم و رویزیونیسم هر دو ضدمارکسیسم اند... به مارکسیسم از دیدگاه متافیزیک نگریستن و آن را به مثابه چیز بی‌جانی تلقی کردن دگماتیسم است. انکار اصول اساسی و حقیقت عام مارکسیسم، رویزیونیسم است..." (۴)

اینها زمینه‌های مناسبی برای بورژوازی هستند تا از همین امروز درمیان کمونیستها و با ماسک کمونیسم برصورت، رخنه کرده و امر انقلاب پرولتاریائی ایران را با شکست و انحراف هم راه نماید که تشکل گریزی، انحلال طلبی، خودمرکزبینی یکی از عوارض بلافصل آن است.

(۱) - گزارش به دومین پلنوم هفتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین - ۵ مارس ۱۹۴۹ آثار منتخب، جلد ۴

(۲) - درباره حل صحیح تضادهای درون خلق - ۲۷ فوریه ۱۹۵۷، جلد پنجم آثار منتخب.

(۳) - نقدبرنامه گوتا

(۴) - مائو - سخنرانیدرکنفرانس کشوری حزب کمونیست چین درباره کارتبلیغاتی، ۱۲ مارس ۱۹۵۷

ماتریالیسم تاریخی

ماتریالیسم تاریخی علم مربوط به عام ترین قوانین تکامل جامعه بشری است. ماتریالیسم تاریخی، یا بینش ماتریالیستی داشتن از تاریخ، تعمیم و کاربرد تئوری ماتریالیستی برای شناخت زندگی اجتماعی و تاریخی جامعه بشری است. ماتریالیسم تاریخی یک بخش لاینفک فلسفه مارکسیستی و یک جهان بینی تماماً متضاد با ایده آلیسم تاریخی است.

پیش از پیدایش مارکسیسم، ایده آلیسم تاریخی در زمینه‌ی تئوری تاریخ نقش کاملاً مسلط را اشغال می‌نمود و از این رو یک علم تاریخ اصیل نمی‌توانست به وجود آید. تاریخ بشری درمیان انبوهی از اسطوره‌های آسمانی و زمینی، دیدگاهها و ایده‌های توخالی

سوسیالیستی، کشوری سوسیال امپریالیست به وجودآورد که پس از دوده‌ه رقابت با امپریالیسم آمریکا نهایتاً به تمامی فروپاشید. حتا درچین، عیارغم هشیاری رهبری حزب از خطر رویزیونیسم درتغییردادن خطمشی پرولتری به بورژوائی، عناصری نظیر لیوشائوچی و تنگ سیائو پینگ که از نفوذ فراوانی در درون حزب برخورداربودند، به مخالفت با خط انقلابی و پرولتری مائو برخاستند. پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین درچین و گذار به سوسیالیسم، آنها تحت بهانه‌ی عقب مانده‌گی نیروهای مولده، ادامه‌ی انقلاب دموکراتیک را که هدف‌اش حفظ مناسبات بورژوائی بود، پیش کشیدند و تحت عنوان "گره باید موش بگیرد، سیاه یا سفید بودن آن شرط نیست" پرچم رشد اقتصادی کشور را به قیمت فداکردن دستاوردهای سوسیالیسم پیش کشیدند. انقلابیون پرولتری که تحت رهبری مائو دست به انقلاب فرهنگی زدند، توانستند تنها به مدت ۱۰ سال و درجریان مبارزات شدیدی علیه عاملان سرمایه‌داری در درون حزب، مانع از قدرت‌گیری رویزیونیستها ئی که غیرمستقیم مورد تایید دارودسته‌ی خروشچف بودند، شوند.

اگر محدودیت‌های تاریخی یعنی عدم پیروزی انقلاب درکشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری را درنظرنگیریم، مبارزه برای حفظ سوسیالیسم و تعمیق آن در کشورهای جداگانه بدون احزاب کمونیست هشیار و آگاه که پیوند فشرده‌ای با توده‌های کارگر و زحمت کش داشته باشند و اشتباهات را به موقع تصحیح کرده و توده‌ها را دائماً درحالت بسیج و دخالت مستقیم در اداره‌ی کلیه‌ی امور کشور نگهدارند، بسیار مشکل است.

درآغاز بروز رویزیونیسم مدرن درشوروی، ناشی از عمل‌کرد و سیاستهای رهبری حزب توده، درمیان کمونیستهای جوان و کم تجربه‌ی ایران، حساسیت خوبی نسبت به خطر رویزیونیسم موجودبود، اما این روزها درجنبش کمونیستی ایران، گوئی که این امر یک حادثه‌ی تاریخی گذرابوده و یا واقعیت ندارد، به بادفرااموشی سپرده شده، هشارهای لنین و مائو نادیده گرفته شده و نظرات رویزیونیستی نظیر دموکراسی مافوق طبقاتی (آزادی بدون قید و شرط در سوسیالیسم)، پلورالیسم تشکیلاتی کمونیستها و حتا ضدیت با تشکل کمونیستی که به شیوع تشکل زدائی انجامیده است، عدم ضرورت مرکزیت - دموکراتیک در روابط درون حزبی، موقتی بودن دیکتاتوری پرولتاریا،



تاریخ تکامل جوامع همان تاریخ فعالیتها و پراتیک توده های مردم است. قوانین عینی تکامل اجتماعی به وسیله و از طریق فعالیت و پراتیک توده ها تحقق می یابند. مائوتسه دون می گوید:

« خلق و فقط خلق است نیروی محرک و آفریننده تاریخ جهان » (۳)

بر پایه ی اعتقاد بر این حقیقت که توده ها نیروی محرک تکامل تاریخ جوامع اند، ماتریالیسم تاریخی نقش فرد را نیز در تاریخ تأیید می نماید. رهبران انقلابی پرولتاریا که در جنبش های توده ای انقلابی پرولتاری به وجود می آیند نقش مهمی را در پیروزی و تکامل انقلاب پرولتاریائی ایفا می کنند. زیرا فقط آنها قادرند بهتر از هرکسی، منافع و اراده ی مردم را بیان کرده، به توده ها اعتماد کامل داشته و به آنها اتکاء نموده و نظرات و ابتکارات توده ها را جمع بندی و فشرده کرده و از این طریق بالاخره قوانین تکامل جامعه را درک و به شکل صحیحی پرولتاریا و توده های انقلابی را رهبری نمایند.

بنیان گذاری ماتریالیسم تاریخی در تاریخ تکامل اندیشه ی بشری یک انقلاب عظیم به شمار می رود. لنین ماتریالیسم تاریخی مارکس را « بزرگترین پیروزی تاریخ اندیشه علمی » می داند. (۴)

ماتریالیسم تاریخی بنیاد تئوریکی است که بر پایه آن حزب پرولتاریا تاکتیک و استراتژی خود را تعیین می نماید و پرولتاریا و توده های انقلابی را به تئوری علمی - درباره تکامل اجتماعی و شیوه ی علمی شناخت و دگرگون کردن جهان - مسلح می نماید و به این ترتیب به یک سلاح ایده نولوژیک نیرومند برای انجام پیروزمند مبارزه ی انقلابی مبدل می گردد. ادامه دارد

ج.ر.

- ۱- مائوتسه دون : « درباره تضاد »
- ۲- مائوتسه دون : « پندار های واهی خود را به دور افکنید و ... »
- ۳- مائوتسه دون : « درباره دولت انتلافی »
- ۴- لنین : « سه منبع و سه جزء مارکسیسم »

چرخش سیاست ... بقیه از صفحه آخر

جنگ عراق فرو برد که امروز تحلیل گران و اندیش مندان صاحب نظر، آن را به عنوان بزرگترین فاجعه برای آمریکا می نامند.

فاجعه ی عراق و تبعات و پی آمدهای چند بُعدی آن که ما در آغاز این نوشته اهم آنها را شرح دادیم، نومحافظه کاران حاکم را وادار به یک چرخش در سیاست خود در خاورمیانه " جدید " ساخته تا " جنگ سرد " جدیدی را این دفعه نه در سطح جهانی بلکه در سطح یک منطقه ی استراتژیکی کلیدی بر مردم خاورمیانه اعمال کنند.

بخش دوم: مولفه ها و تبعات " جنگ سرد " جدید در خاورمیانه

در بخش اول این نوشته به شرح و بررسی مولفه ها و ویژگی های مشخص " جنگ سرد " قدیم که در سال ۱۹۴۷ آغاز گشته و بعد از گذشت از فراز و نشیب های متغیر و متعددی در سال ۱۹۹۱ به پایان عمر خود رسید، پرداختیم. در بخش دوم این نوشته چند و چون اجزاء مختلف " جنگ سرد " جدید در " خاورمیانه جدید " را مورد بررسی قرر می دهیم. در این بررسی تا آنجا که مناسب و ضروری و به ویژه روشن گرانه است، از روش تطبیقی (قیاس) استفاده شده و اجزاء " جنگ سرد " جدید در مقایسه با جنبه های گوناگون " جنگ سرد " قدیم مورد شرح و مذاقه قرار گرفته اند.

سیاست و تعبیه ی " جنگ سرد " جدید در سال گذشته، به ویژه بعد از انتخابات میان دوره ای آمریکا در نوامبر ۲۰۰۶ که در آن نماینده گان حزب جمهوری خواه طرفدار نو محافظه کاران شکست چشم گیری خوردند، اتخاذ گشت. بدون تردید وجود تضادها بین جناح های کلان سرمایه داری درون حاکمیت آمریکا که با انتشار گزارش بیکر - هامیلتون و بحث درباره ی آن در کنگره ی آمریکا در زمستان ۲۰۰۶ و بهار ۲۰۰۷ تشدید یافت، بیشتر از پیش به پروژه ی " جنگ سرد " جدید در خاورمیانه توسط نومحافظه کاران سرعت بخشید.

نومحافظه کاران حاکم بر اساس مدل " جنگ سرد " قدیم از یک سو و با تبعیت از آموزش های فرانسیس فوکویاما و با استفاده از تز " تلاقی تمدن ها " از سوی دیگر با اشاعه قطب بندهای کاذب در اذهان عمومی، به ویژه در آمریکا، این توهم را به وجود آورده اند که خاورمیانه " جدید " به دو بخش مجزا از هم توسط " پرده ی سبز " تقسیم گشته است. در

یک بخش دولت - ملت های " معتدل " و " دموکراسی خواه " که خواهان الحاق به " جامعه بین المللی " (نظام جهانی سرمایه) هستند، قرار دارند و در بخش دیگر که " پشت پرده سبز " قرار دارد، دولت - ملت های " گردنکش"، " افراطی " و " تروریست پرور " قرار دارند که اجزاء اصلی تروریسم بین المللی " را تشکیل می دهند.

بررسی ادبیات سیاسی و رسانه های گروهی - جمعی متعلق به نومحافظه کاران نشان می دهد که آنها تلاش می کنند " تروریسم بین المللی " را به سان یک سازمان جهانی منسجم و یکپارچه و متمرکز و صاحب آتوریته ای که جهانی عمل می کند، در اذهان مجسم سازند. با این ترسیم موهومی، نومحافظه کاران بدین نحو می خواهند " آب رفته را به جوی باز گردانند و دوباره افکار عمومی جهانی را به ویژه در آمریکا که در جریان هفت سال گذشته به تدریج علیه قدر قدرتی و تهاجمات نظامی آمریکا شکل گرفته و دائماً در حال گسترش و رشد است، با تجویز رعب و هراس تحت مترسکهایی چون " جهادیسیم "، " اسلام مبارز " و ... دچار آشفته گی، تشنت (همراه با ترس) ساخته و دوباره بخش مهمی از " اکثریت ساکت " و نیروهای بینابینی را به سوی حمایت از نظامی گریهای جدید خود بکشند.

نومحافظه کاران در ترسیم موهومی خود که صرفاً برای اغفال و ارباب مردم عادی تعبیه گشته است، اجزاء اصلی " تروریسم بین المللی " را ایران، سوریه، القاعده، احزاب و سازمانها و اقلیت های شیعه ساکن خاورمیانه که در " پشت پرده سبز " در حیطه ی کاذب " هلال شیعه " قرار گرفته اند (معرفی می کنند. مثل زمان " جنگ سرد " قدیم، تقسیم مردم خاورمیانه به قطب های کاذب، با واقعیات های عینی و زمینی مطابقت ندارد و صرفاً به خاطر پیشبرد اهداف استراتژیکی و تاکتیک های مقطعی آمریکا که از منطلق حرکت سرمایه در این فاز از امپریالیسم آمریکا ست، نشئت می گیرد. با هم به واقعیات عینی درباره صف بندی و موقعیت شیعه های ساکن کشورهای مختلف در این خطه استراتژیکی - کلیدی نگاهی بیاندازیم:

- در حالی که شیعیان لبنان یکپارچه کننده مردم و دیگر ملیت های ساکن لبنان (مثل ارامنه) علیه اسرائیل و ایالات متحده، به ویژه در سالهای اخیر ۲۰۰۵-۲۰۰۷ محسوب می شوند، در همان حال بخش قابل توجهی از شیعیان عراق، چه آنهایی که سکولارند (مثل احمد چلبی) و



چه آنهایی که مذهبی‌اند (مشخصاً طرفداران شورای عالی جمهوری اسلامی عراق و نخست وزیر عراق، نوری مالکی) ، مهمترین پایگاه حمایتی اشغال و حضور نظامی آمریکا در عراق می‌باشند. ما اگر به فعل و انفعالات اوضاع سیاسی، به‌ویژه در روزهای آخر ماه اوت ۲۰۰۷ (مثل در گیریهای خونین بین خود نیروهای سیاسی - مذهبی شیعه در شهر کربلا) توجه کنیم بیشتر به کینه و بنیاد متافیزیکی و موهومی نومحافظه کاران پی می‌بریم . به کلامی دیگر، آنها با اشاعه‌ی صف بندی کاذب و تقسیم جوامع خاورمیانه به " قطب سنی" و " هلال شیعه"، می‌خواهند در اذهان عمومی مردم جهان، به‌ویژه در اروپا و آمریکا ، این ادعا را القا کنند که بیش بینی آنها یعنی " جنگ" فرهنگها و تمدن ها بالاخره در کلیدی ترین منطقه‌ی استراتژیکی جهان که امنیت کلی و منافع آمریکا و آینده تمدن غرب را تهدید می‌کند، به‌وقوع پیوسته است. مروری تازه به فاکت های گوناگون و واقعیت ها در کشورها و جوامع شیعه نشین خاورمیانه و اقیانوس هند و بررسی تفاوت های آشکار و شفاف بین آنها، نشان می‌دهند که تضادهای موجود عینی در این جوامع نیز مثل دیگر جوامع جهانی چیزی غیر از تضادهای طبقاتی و ملی نیست.

- بر خلاف ادعای برنارد لونیس و دیگر خاورشناسان "اروپا محور" و صهیونیست و نئوریسینهای فعال نو محافظه کار، همکاری نزدیک بین دولت سوریه و دولت جمهوری اسلامی از هیچ نوع اشتراک دینی و مذهبی نشئت نمی گیرد، بلکه صرفاً سیاسی است و ریشه در منافع طبقاتی خرده بورژوازی و بورژوازی این دو کشور دارد. در حالی که رژیم جمهوری استبدادی اسلامی یک دولت کاملاً مذهبی ضد سکولار بوده و عمل‌کردهایش از اصول تئوکراسی ولایت فقیه شیعه دوازده امامی ریشه می‌گیرند، رژیم استبدادی سوریه یک دولت به‌تمام معنی سکولار، لائیک و غیر مذهبی است. برعکس ایران، مصرف مواد الکلی و داشتن رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج، اعمال خلاف عرف بوده ولی از نظر قانونی جرم نیست و پوشش و نوع حجاب از طرف زنان انتخابی بوده و اجباری نیست و زنان حق طلاق دارند. هیئت حاکمه‌ی ایران یک‌دست و یک‌پارچه تملک و سیطره‌ی کامل مردان شیعه‌ی ۱۲ امامی متعلق به اصولیون معتقد به ولایت فقیه است. در حالی که دولت در سوریه دست کسانی است که از خانواده های متعلق به مذاهب مختلف منجمله فرقه علویان

(علی الهی ها) بوده، ولی عموماً طرفدار جدایی مذهب از دولت هستند که هم در قانون اساسی کشور و هم در اساسنامه‌ی حزب بعث شاخه‌ی سوریه که حاکمیت را در دست دارد، به روشنی ذکر شده است. بر خلاف ایران که در آنجا آموزش و پرورش بر اساس شرعیت است در سوریه آموزش و پرورش عموماً و اساساً عرفی است. ادامه دارد

نقش مارکسیسم ... بقیه از صفحه آخر

و یا شباهتی با سوسیالیسم ندارد. یک نگاه اجمالی به تضادهای این دگرذیسی در حیطه‌ی امور داخلی و امر خارجی چین ، نشان می‌دهد که هم رهبران حزب کمونیست چین و هم بخشی از نیروهای مترقی در خارج از چین که فعل و انفعالات و رفورم ها را در چین به نفع مردم و سوسیالیسم ترسیم می‌کنند با جعل و تحریف تاریخ، تلاش می کنند تا گذار به سرمایه داری و گسترش نابرابری ها را بخشی اجتناب ناپذیر و ضروری در جهت رسیدن به توسعه‌ی اجتماعی و رشد اقتصادی قلمداد کنند.

بخشی از نیروهای مترقی در خارج و داخل چین برآنند که چین ممکن است که در حال حاضر یک کشور سوسیالیستی نباشد، ولی ادعا می کنند که پروسه تحت کنترل دگرذیسی در سی سال گذشته موفق شده که با یک رشد سریع صنعتی، سطح زندگی اکثریت بزرگتری از مردم چین را فراهم سازد. واقعیت این است که پروسه های "بازسازی" و "خصوصی سازی" و سیطره‌ی روز افزون نیروهای خارجی در اقتصاد چین، نآرامی ها و تضادهایی را به وجود آورده که ثبات اقتصادی آن را به هم زده و زندگی را بر زحمت‌کشان و کارگران چین دشوارتر ساخته است.

در عرصه‌ی بین المللی نیز سیاست های خارجی چین در حیطه‌ی اقتصادی، احساسات کارگران و دیگر زحمت‌کشان کشورهای جهان سوم، به ویژه در آسیای جنوب شرقی را علیه حضور چین در آن کشورها برانگیخته است. بخش قابل توجهی از رهبران حزب و دولت چین به تناقضات و تضادهایی که پروسه های دگرذیسی در داخل و خارج از چین به‌وجود آورده اند تا اندازه ای واقف هستند. ولی آنها ادعا می کنند که می توانند به "سوسیالیسم" از راه "بازارهای آزاد" سرمایه داری برسند. در این راستا در سالهای بعد از آغاز رفورم های بازاری (۱۹۷۸-۱۹۸۳)، دولت و حزب

تقلا کردند که رشد اقتصاد بازار را فقط به مزارع کوچک و صنایع کوچک بافنده‌گی و داد و ستدهای کوتاه مدت و کوچک، محدود سازند. این رفورم ها در اول بسیار موفقیت آمیز پیش رفتند. ولی منطق حرکت سرمایه و رقابتهایی ناشی از قوانین حاکم بر بازار، کنترل حزب و دولت را تحت الشعاع قرار داده و علیرغم موفقیت‌های اولیه بعد از مدتی، مشکلات فراوانی شروع به رشد کردند. صنایع کوچک و تولیدات بازارهای روستائی نمی توانستند قادر به ایجاد سرمایه ی کافی برای دگرذیسی اقتصاد چین گردند و نیز نمی توانستند جمعیت قادر به کار رو به افزایش را استخدام کنند.

در اوائل رشد سرمایه داری صنعتی در اروپای آتلانتیک (۱۷۷۵-۱۸۲۵)، "جمعیت قادر به کار رو به افزایش" که از تخریب و ویرانی روستاها و سرازیر شدن دهقانان به شهرهای متروپل مثل لندن، پاریس، آمستردام و.... به‌وجود آمده بود، توسط استعمارگران حاکم بر آن کشورهای "متروپل" به مستعمرات خود چون آمریکا، استرالیا و زلاند نو صادر می‌شدند.

ولی چین دهه‌ی ۱۹۸۰ نمی توانست به روشی که سرمایه داران انگلیس و فرانسه و ... در دویست سال پیش دست زدند، عمل کند چون مستعمره نداشت. با این که رهبری حزب علاقه نداشت کنترل بر صنایع سنگین دولتی را رها سازد، اما در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ مجبور شد که "رفورم" را که در اول قرار بود در حیطه‌ی روستائی و کشاورزی به‌مورد اجراء گذارد ، به صنایع در شهرها که در کنترل دولت و حزب بودند، نیز بکشاند. بدین مناسبت حزب و دولت به‌تدریج مولفه های "مشخص بازار آزاد" نظیر ازدیاد دستمزدها ، انگیزه های مادی (انعام، کمیسسیون و...) را معرفی کرده و رایج ساخت. از آنجا که این مولفه ها و رفورم ها با روح اقتصاد با برنامه و کنترل شده در تضاد بودند ، بلافاصله در چین علائم ناگوار رفورم ها و مولفه های متعلق به آنها ظهور کردند. صنایع دولتی آن طور که باید تولید نکردند و قروض در سطح کشور فزونی یافت. زیرا که برای اولین بار دولت از منابع خارجی قرض گرفت. در عین حال، جمعیت رو به افزایش چین فشار شدیدی را بر دولت وارد می ساخت تا کار و شغل‌های جدیدی ایجاد کرده و درآمدها را به خاطر تورم افزایش دهد. چون چین دهه‌ی ۱۹۸۰، مثل انگلستان ، فرانسه و هلند دهه های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ مستعمره نداشت

که بی‌کاران خود را به آنجا



کار، یکی از خصلت های فلاکت بار انباشت اولیه ی سرمایه و از ضروریات رشد سرمایه داری گانگستری شد. اگر در ممالک متحده سالهای ۱۸۷۰-۱۹۱۰ و روسیه سالهای ۱۹۹۱-۲۰۰۰، این گانگسترها در بدنه ی جامعه شکل گرفته و رشد یافتند، در چین این گانگسترها از حمایت و هدایت حزب برخوردار گشتند. با افزایش خصوصی سازی و حضور گانگسترهای حزبی که هدفی به غیر از انباشت سرمایه و ثروت نداشتند، وضع فلاکت بار دهقانان در روستاهای چین وخیم تر از دهه ی ۱۹۸۰ گشته و طبیعتاً به شکل گیری و گسترش نا آرامیهای گاه قهرآمیز و شورش های دهقانی منجر گشت. در ماه مارس ۱۹۹۸، دولت چین اعلام کرد که می خواهد بخش دولتی را از طریق فروش، خصوصی سازد. خصوصی سازی یکی از مولفه های کلیدی و تعیین کننده ی سیاستهای نئولیبرالیسم در عصر تشدید گلوبالیزاسیون و تاریخ نظام جهانی سرمایه است. پروسه ی گذار چین از یک جامعه ی "پسا انقلابی - سوسیالیستی" به نظام سرمایه داری نه بر اساس پراتیک و تئوریهای کلاسیک اقتصاد سیاسی بورژوازی دوران اولیه سرمایه داری، بلکه براساس آزمونها و "مقدسات" حاکم بر "بازار آزاد" نئولیبرالیسم عصر تشدید جهانی شدن سرمایه، پی ریزی گشته و اعمال می گردد. پروسه ی خصوصی سازی به عنوان یک مولفه ی کلیدی در آغاز دهه ۱۹۸۰ به رهبری آمریکا و انگلستان (رونالد ریگان و مارگریت تاچر) تشدید یافت و بلافاصله در جهان سرمایه داری گسترش یافت. با این که از آغاز پدیده ی نئولیبرالیسم بیش از سی سال است که می گذرد، هنوز هم پروسه ی خصوصی سازی به پایان عمر خود نرسیده است. در آمریکا که خصوصی سازی سریع تر از کشورهای متروپل پیشرفته ی "پسامدرن" به پیش رفته، هنوز هم در اقتصاد آمریکا این پروسه به سطح اشباع نرسیده است. هنوز هم نیروهای طرفدار خصوصی سازی نتوانسته اند نهادهای انتظامی، امنیتی و نظامی و پلیسی را خصوصی سازند. بُعد فلاکت و بربریتی که قربانیان نظام جهانی سرمایه در روند خصوصی سازی دوران نئولیبرالیسم شاهد می شوند، شدیداً عمیقتر از بُعد فلاکتی است که قربانیان نظام در قرون اولیه تاریخ سرمایه داری با آن روبه رو بودند. در نتیجه بُعد فلاکت و بی خانمانی که دهقانان و کارگران چین در حال حاضر به خاطر خصوصی سازی تجربه می کنند، بی نهایت سئعانه بر و خانمان سوزتر از دوره های پیشین

که چه کسانی صاحب چه منابع و وسایلی می شدند. در یک کلام، مثل روسیه، گذار به اقتصاد "بازار آزاد" سرمایه داری به خاطر فقدان چهارچوب رسمی و فرمایشی قوانین بورژوائی، چین را به سرعت به اقیانوسی از فساد اداری، جنایت، سرمایه داری گانگستری و خشونت در سطح کل جامعه برای کسب ملک و ثروت سوق داد. منتها برخلاف روسیه، علیه این فعل و انفعالات در چین تحت حاکمیت سیاسی و قلداری حزب اتفاق افتاده، روشن فکران و رهبران حزب پیوسته کوشیدند که درمجامع، دانش گاهها و موسسات پژوهشی، با ارجاع به آموزشهای مارکس و در لفافه ی مارکسیسم و با ایجاد اغتشاش فکری و آشفته گی های ذهنی، علیت این دگرپرسی را که به یک "مسخ تاریخی و روانی" شباهت داشت، مورد توجیه و تمجید قرار دهند. در شهرهای چین، مدیران دولتی و حزبی به محض این که صاحب وسایل تولید گشتند، اکثر کارگران را در موسسات، بی کار ساخته و بدین وسیله دهها هزار کارگر صنعتی مجبور شدند که به سوی "بازار آزاد" روی آورند. کادرهای سرمایه داری تمام بنگاهها، اماکن دولتی را از طریق "تصاحب" از آن خود ساخته و عمدتاً از طریق فشار بر مردم، تهدید، اختلاس و دزدی ثروت های هنگفتی را اندوختند. در طول دهه ی ۱۹۹۰، کارفرمایان متعلق به حزب (بورژوازی سرخ)، با استفاده از محمل توانای حزب و با اعمال فشار بر کارگران و کارمندان دولتی و حزبی و یا از طریق فشار و تهدید بر سرمایه داران کوچک، به انباشت سرمایه های شخصی خود ادامه دادند. در واقع بخش مهمی از این کارفرمایان بودند که بعدها در اواسط دهه ی ۲۰۰۰، در درون حزب لایحه ی معروف اعطای حق به سرمایه داران جهت عضویت در حزب کمونیست را مطرح و به بحث گذاشتند. در طول دهه ی ۱۹۹۵-۲۰۰۵، رهبران نهادهای دولتی هم چون ارتش و وزارت آموزش و پرورش نیز همگی به تجارت و داد و ستد روی آورده و به طور کلی تقریباً هر روز مقادیر زیادی از وسائل تولیدی و خود تولیدات را تصاحب کردند. در این دوره، در روستاهای چین که هنوز هم نزدیک به پنجاه و پنج درصد جمعیت یک و نیم میلیاردی چین را در بر می گیرند، میلیونها دهقان چینی از زمین های خود اخراج و روانه ی شهرهای چین گشتند. دوباره مثل روسیه، در چین نیز اخراج بی رحمانه ی دهقانان و دیگر روستائیان از دهات و گسیل سیل آسای آنان به شهرها در جستجوی

صادر کند. در نتیجه، در اواسط دهه ی ۱۹۸۰ دن سیائوپین گفت که کادرهای حزب کمونیست نیز می توانند وارد در امر تجارت و داد و ستد گردند. از آن پس کادرها آزادی شرکت و مشارکت با سرمایه داران خارجی را یافتند و بنگاهها و موسسات تجاری مشترک باز کردند، تا بلکه کار برای بی کاران درون حزب و خارج از آن و در جامعه را که هر روز بر تعدادشان افزوده می گشت، ایجاد کرده و درآمدهای مالیاتی دولت را که به تدریج نقش تولیدی خود را از دست می داد، افزایش دهند. در این دوره است که ما در چین شاهد سرمایه گذاریهای خارجی به طور چشم گیری هستیم. کادرهای حزب در چین مثل کادرهای حزبی در روسیه فاقد سرمایه شخصی بودند تا کارگاه ها و موسسات تجاری خود را راه بیاندازند. در ضمن آنها صاحبان بنگاههای دولتی نیز (که خود در آنها کار می کردند) نبودند. در نتیجه این کادرها که تعدادشان به هزاران نفر می رسید، بدون وجود راه "قانونی"، به "سرمایه دار شدن" به عنوان بورژوازی "سرخ" چین ثروت های "باد آورده" (انباشت اولیه) خود را از طریق فساد و ارتشاء ذخیره کردند. شایان توجه است که پروسه ی انباشت اولیه در انگلستان (۱۸۲۰ - ۱۸۴۸) و در ممالک متحده (۱۸۶۵ - ۱۸۹۰) و در روسیه (۱۹۹۱ - ۲۰۰۰)، همراه با ارباب و قتل عام مردم عادی و تاراج اراضی و اموال آنان تامین گشت. ولی در چین، به شکرانه ای وجود حزب مقتدری در حاکمیت، آن فضائی که در آن روند انباشت اولیه به جلو رفت بر خلاف انگلستان، ممالک متحده و روسیه، فضا و جو "قانون جنگل" نبود، بلکه اصل "تنازع بقاء" در تحت حاکمیت و "مقررات حزبی" و دولتی به نمایش گذاشته شده و پیاده گشت. بدین علت بود که در چین، سرمایه داران تازه به دوران رسیده بر خلاف ممالک متحده که در آنجا به "خانهای راهزن" و در روسیه به "مافیای روسی" معروف شدند، در چین "بورژوازی سرخ" لقب گرفتند. "بورژوازی سرخ" چین در ابتدا با تعویض مقامات دولتی و از طریق خرید و فروش بین خودشان ثروت اندوخته و متمول گشتند و سپس بلافاصله اندوخته ها و ذخایر دولتی را از طریق مقررات حزبی و دولتی (اختلاس، احتکار و ارتشاء) به تصرف خود درآوردند. این روند و روش در مناطق روستائی نیز توسط کادرهای حزبی اتفاق افتاد. در فضا و میدان سقوط نظم اجتماعی به دامن سرمایه داری لجام گسیخته، دیگر به هیچ وجه روشن نبود



را با مشکلات عدیده ای روبه‌رو خواهد ساخت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیریها

۱- در چین کنونی پروسه‌های گذار و رفورم‌های بازاری توسط رهبران و روشن‌فکران درون حزب عمدتاً با استفاده از متون کلاسیک مارکسیستی و با استناد به آثار مارکس مورد توجه قرار گرفته و بعداً پیاده‌گشته‌اند. در نتیجه بر خلاف کشورهای اروپای شرقی و شوروی، در چین "مارکسیسم دولتی" نقش تعیین‌کننده در گذار چین از یک کشور پسا انقلابی - سوسیالیستی به یک جامعه‌ی سرمایه‌داری بازی کرده است.

۲- بررسی روال پروسه‌های بازاری‌سازی، کالا‌سازی، و خصوصی‌سازی در چین کنونی نشان می‌دهد که (بر خلاف ادعای بخشی از روشن‌فکران که گذار در آن کشور را به عنوان یک "مدل موفق" ارزیابی می‌کنند)، "سوسیالیسم بازاری" یک صورت‌بندی بی‌ثباتی را به وجود آورده که در آن منطق سرمایه‌بالاخره سوسیالیسم را به نفع بازار و استقرار کاپیتالیسم به حاشیه رانده است.

۳- با گذار چین از یک کشور سوسیالیستی به یک جامعه‌ی سرمایه‌داری و قبول معیارهای رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری، چین فرصت تاریخی "هم‌پسته‌گی بین‌المللی" را که روزگاری از آن بهره‌مند بود، به‌کلی از دست داده است. کارگران و دیگر زحمت‌کشان چین زمانی (در آینده‌ی نه‌چندان دور) به‌طور موثری رژیم و حزب حاکم را به چالش طلبیده و علیه پروسه‌های بازاری‌سازی و خصوصی‌سازی به‌پا خواهند خاست. اگر این چالش متوجه سیستمی است که بخشی از سوسیالیست‌های غیر چینی آن را هنوز "سوسیالیست" یا "پیشرو" ارزیابی می‌کنند، در نتیجه این سوسیالیست‌ها در موقعیتی نخواهند بود که از مبارزات کارگران و زحمت‌کشان چین حمایت کنند. آنچه که امروز تحت نام "توسعه‌ی سوسیالیسم" به خورد کارگران و دیگر زحمت‌کشان می‌دهند چیزی به غیر از تبعات نظام سرمایه‌داری - نابرابری، بی‌کاری، تورم، اختلاس، ارتشاء، فحشاء و... نیست. کارگران چین حق دارند که علیه چنین "سوسیالیسمی" به پا خیزند.

۴- در چین نیز مثل روسیه و یا هر جامعه‌ی دیگر ضرورت رشد نظام سرمایه‌داری بسته به وجود دو طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر است. این دو طبقه

اختلاس و شتل‌خوری و انعام‌گیری بین بوروکراتها، شب و روز در شهرها و روستاهای چین به‌طور مرتب به وقوع می‌پیوندد. هزاران اعتصاب، توقف کار و اعتراضات علیه کارفرمایان در کارخانه‌های دولتی و خصوصی که عمدتاً صاحبان‌شان افراد خارجی متعلق به کمپانی‌های فراملی آمریکائی، ژاپنی، آلمانی و... هستند) به‌طور مفصل در مطبوعات جهان و گاه در مطبوعات چاپ چین گزارش داده می‌شوند. دهقانان در روستاها به صورت چشم‌گیر و وسیعی علیه مالیاتهای اضافی، فساد کارفرمایان، اختلاس و تصرف زمین‌های دهقانان توسط سرمایه‌داران "سرخ" و حامیان خارجی‌شان بسیج شده‌اند. علارغم سرکوب فعالیت‌های دهقانی و کارگری توسط مامورین دولتی و حزبی، کارگران و دهقانان مکرراً تلاش می‌کنند که اتحادیه‌های مستقل خود را به وجود آورند. استخوان‌بندی فعالیت‌های گروهی کارگران و دهقانان را عمدتاً کارگران بی‌کار تشکیل می‌دهند. به‌طور کلی، از زمانی که اقتصاد چین بر روال قوانین بازار و منطق سرمایه‌بهرکت در آمده، در صد بی‌کاری که در چین مائو، به‌ویژه در دوره‌ی ۱۹۶۲-۱۹۷۳ به کمتر از یک در صد رسیده بود، روز به روز افزایش یافته است. به‌طور نمونه از سال ۱۹۹۶ - ۲۰۰۱، تعداد ۳۶ میلیون نفر کارگزاران موسسات و بنگاه‌های دولتی که از پروسه‌ی خصوصی‌سازی عبور کردند، بی‌کار گشتند. در همان مدت پنج سال، ۱۷ میلیون نفر کارگر از تعاونی‌های گروهی بی‌کار گشتند. طبق گزارش سازمان جهانی کار در چین کنونی، نزدیک به ۱۸ تا ۲۳ در صد کارگران بی‌کار هستند.

نیروی کار در چین که خیلی نا آرام و رزمنده به نظر می‌رسد، هنوز موفق نشده است که توجه رسانه‌های جمعی و گروهی را که عمدتاً تحت اختیار دولت و حزب هستند، به خود جلب کند. حزب کمونیست چین که روزگاری ضامن و تامین‌کننده کار و رفاه نسبی برای کارگران و دهقانان بود، امروز با تنظیم و ترویج پروسه‌های بازاری‌سازی، خصوصی‌سازی و کالا‌سازی به بزرگترین عامل ایجاد پدیده‌ی بی‌کاری مازمن و در نتیجه رشد نابرابری‌های فلاکت‌بار در چین گشته است. ولی به‌عقیده‌ی بسیاری از گزارش‌گران ضد نظام جهانی سرمایه‌داری که مدتها در داخل چین در مورد پدیده‌ی بی‌کاری پژوهش و بررسی کرده‌اند، در آینده تشدید این پدیده و نتیجتاً گسترش نابرابری‌های ناشی از آن، حزب و دولت چین

گذار جوامع اروپائی از فئودالیسم و مرکانتالیسم به عصر سرمایه‌داری رقابتی و صنعتی می‌باشد.

خصوصی‌سازی در چین در عرض چند ماه بعد از آغازش، اوضاع را به‌ویژه در رابطه با فساد اجتماعی و اختلاس و احتکار چنان وخیم ساخت که نخست‌وزیر چین تسورونجی در گزارش خود به "کنگره‌ی سراسری خلق" در ماه مارس ۱۹۹۹، وجود فساد و اختلاس فراگیر و نارضایتی و خشم و اعتراض مردم را نسبت به آن اقرار کرد. در عرض چند ماه بعد از شروع خصوصی‌سازی، در صد بی‌کاری به قدری افزایش لجام‌گسیخته یافت که دولت و حزب مجبور شدند که برای مدتی کوتاه از پیش روی خصوصی‌سازی دست بردارند. بررسی‌پی‌آمدها و تبعات ناشی از خصوصی‌سازی در چین نشان می‌دهد که گذار به سرمایه‌داری در چین بر خلاف پیش‌بینی آکادمیسین‌های غربی، نه تنها آرام و ملایم نبود، بلکه شکل‌گیری و رشد مناسبات سرمایه‌داری در چین نیز با نارضایتی‌ها و با مبارزات طبقاتی شدید همراه بود. به جای این که قدرت خرید مردم افزایش یابد (امری که طرفداران گذار به سرمایه‌داری ادعا می‌کنند)، ما شاهد فقر وسیع و شیوع نا آرامی‌ها و شورش‌ها و اعتراضات بیشتر و فراگیرتر از طرف میلیون‌ها روستائی (که بعد از گسیل از روستاها و ورود به شهرهای چین با بی‌خانمانی و بی‌کاری روبه‌رو می‌شوند) در اقصا نقاط چین هستیم.

در عرض ده سال گذشته (۱۹۹۸ - ۲۰۰۷)، جمعیتی نزدیک به ۱۵۰ میلیون نفر بی‌زمین و بی‌خانمان در چین به حرکت افتاده و در حال مهاجرت از مکانی به مکانی دیگر (عمده‌تاً از روستاها به سوی شهرها) هستند. ولی گزارشات رسیده از "مرکز مطالعاتی آسیا" حاکی است که میلیون‌ها انسان در چین به اوضاع حاکم (که در آن رفورم‌های "بازار سازی"، "کالا سازی" و "خصوصی سازی" روندهای غالب هستند)، انفعالی و بی‌تفاوت برخورد نمی‌کنند. بر خلاف اکثر مردم روسیه که عموماً در سالهای گذار ۱۹۸۸ - ۱۹۹۸ منفعل و پاسیو و به‌طور چشم‌گیری "غیرسیاسی" عمل کردند، مردم چین عموماً بسیار آگاهانه و با شمس سیاسی و اجتماعی فعل و انفعالات و تلاطمات را می‌پایند.

در عرض ۱۵ سال گذشته (۱۹۹۲ - ۲۰۰۷)، ناآرامیها، شورش‌ها و نارضایتی‌ها نسبت به تورم، عدم پرداخت مزدها، بی‌کاری، وضع نا امن و خطرناک کارگاهها و رواج فساد در داخل نهادهای دولتی و حزبی و



مسلمانان یک شبه و به‌طور خود به خودی و طبیعی به‌وجود نمی‌آیند. همانند قرون ۱۶ و ۱۷، در دوره‌ی اول گذار به سرمایه‌داری در اروپای آتلانتیک شمالی (عمدتاً در انگلستان) و سپس در قرن ۱۹ در دوره‌ی گذار دوم (در آمریکای شمالی)، اکنون نیز در دوره سوم گذار در کشورهای سابق "بلوک شرق" و شوروی شاهد هستیم که قطب بندی شدن (ثروتمند شدن برخی و فقیر شدن بسیاری) به‌طور اجتناب‌ناپذیری روندی است پر از ستم و فلاکت و فساد. جای تعجب نیست که ظهور و رشد سرمایه‌داری باعث این نوع فجایع می‌گردد. عجیب این‌جاست که اقتصاد دانان صاحب نظر و منجمد و بعضی از سوسیالیست‌ها هنوز ادعا دارند که آنچه در چین کنونی اتفاق افتاده فازی است از "توسعه در حیطه‌ی سوسیالیسم"!

۵- در یک مبارزه‌ی جدی با روشن‌فکران و رهبران حزب کمونیست چین از یک سو و با تعدادی از سوسیالیست‌های غیر چینی از سوی دیگر، مارکسیست‌های جهان تلاش می‌کنند که جنبه‌های متضاد و ماهیت استثماری جوهر سرمایه‌داری جهانی را که در گذار چین از سوسیالیسم به یک جامعه سرمایه‌داری نقش عمده داشتند، بر ملا و فاش سازند. همان‌طور که در متن این نوشته شرح داده شد، رفورم‌های بازاری و اسفاده از "سوسیالیسم بازاری" نه تنها در حیات سوسیالیسم، توسعه‌ای به‌وجود نیآورد، بلکه کشور چین کنونی را به یک جامعه‌ی سرمایه‌داری هار و لجام گسیخته تبدیل کرد که بشریت باید شاهد ظهور و رشد تبعات فلاکت‌بار آن در سطح منطقه‌ای و در سطح جهانی باشد.

اکتبر ۲۰۰۷ - ر. ناظمی

منابع و مأخذ

- دیوید کوتز، "موقعیت مارکسیسم فرمایشی در چین کنونی"، در مجله "مانتلی ریویو"، سال ۵۹، شماره ۴ (سپتامبر ۲۰۰۷)، صفحات ۵۸-۶۳.

- مارتین هارت - لندنبرگ و پال برکت "چین و سوسیالیسم"، در مجله مانتلی ریویو "سال ۵۶، شماره ۳ (جولای - اگوست ۲۰۰۴)، صفحات ۸-۱۲۳.

- "توسعه، بحران و مبارزات طبقاتی"، نیویورک، ۲۰۰۰، فصل های ۱۳، ۱۲، ۱۱ - مجله "نیشن"، ۱۰ ژوئن ۲۰۰۲، صفحه

۱۳. - موریس میزنر، "عصر دن سیائوپین: پژوهشی در سرنوشت سوسیالیسم در چین ۱۹۷۸-۱۹۹۴"، نیویورک، ۱۹۹۶.

- رابرت ویل، "گره سرخ: چین و تضادهای سوسیالیسم بازاری"، نیویورک، ۱۹۹۶.

- مجله "مانتلی ریویو"، سال ۵۱، شماره ۱ (فوریه ۲۰۰۰).

- ویلیام هینتون، "چرخش بزرگ: خصوصی سازی در چین ۱۹۷۸-۱۹۸۹" نیویورک، ۱۹۹۰.

- ایواچن، "چین: آیا استقرار کاپیتالیسم اجتناب‌ناپذیر است؟" در مجله "لینکس" ، شماره ۱۱ (ژانویه - آوریل ۱۹۹۹)، صفحات ۵۳ - ۶۳.



عدم اجماع... بقیه از صفحه آخر

حاکم که به‌طورنسبتاً مرتبی در نشریاتی نظیر "نشنال ریویو" و "کامنتری" منتشر می‌شوند، نشان می‌دهد که آنها بر سر چه‌گونه‌گی برخورد نظامی به ایران به‌ویژه در ماه‌های اخیر، با هم اختلاف دارند و آن اجماعی را که پنج سال پیش در آستانه‌ی حمله به عراق به آن دست یافته بودند، به‌طور قابل توجهی از دست داده‌اند. شاید بهترین نمونه‌ی "عدم اجماع" و طبیعتاً بروز و رشد رقابت‌های درون طبقاتی در داخل هیئت حاکمه‌ی آمریکا، همانا اختلافاتی باشد که در کابینه‌ی جورج بوش بین طیفی از نو محافظه‌کاران به رهبری کاندولیزا رایس (وزیر امور خارجه) و رابرت گیتس (وزیر امور دفاع) و طیفی دیگر به رهبری دیک چنی (معاون رئیس‌جمهور) باشد. البته پیشینه‌ی این اختلافات و رقابت‌ها بین نو محافظه‌کاران به دوره‌ی اول ریاست جمهوری جورج بوش در آستانه‌ی حمله به عراق برمی‌گردد. در آن زمان این اختلافات بین دانالد رامسفلد (وزیر امور دفاع) و هم‌سویانش از یک طرف و کالین پاول (وزیر امور خارجه) از طرف دیگر بروز کرد که منجر به پیروزی خط نظامی رامسفلد و تضعیف و بالاخره شکست خط دیپلماسی پاول منتهی شد. بدون تردید اختلافاتی که امروز بین نو محافظه‌کاران بروز کرده، هم شدیدتر و هم آشکارتر از گذشته می‌باشد.

رئیس‌جمهور آمریکا و مشاوران ارشدش مثل کاندولیزا رایس و رابرت گیتس در بررسی‌های خود به این نتیجه رسیده‌اند که تلاش‌های آنان برای قبولاندن این نکته

به مردم آمریکا که ایران یک تهدید هسته‌ای فوری است، به شکست انجامیده است) در آستانه حمله نظامی گسترده و زمینی آمریکا به عراق، نو محافظه‌کاران حاکم متفق القول به این اجماع رسیده بودند که مردم آمریکا رژیم صدام حسین و کشور عراق را به عنوان دارنده‌ی "سلاح‌های کشتارجمعی" یک تهدید جدی محسوب می‌داشتند). این طیف از نو محافظه‌کاران در حال حاضر چنین عنوان می‌کنند که مردم آمریکا با این‌که نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نظر مثبتی ندارند، ولی اکثریت معتقدند که جمهوری اسلامی در حال حاضر دارای سلاح هسته‌ای نیست و در آینده‌ی نزدیک نیز موفق نخواهد شد که آن موقعیت را کسب نماید. طرح بمباران گسترده و یا حمله‌ی نظامی زمینی از حمایت کافی مردم برخوردار نیست. پس نباید به‌مورد اجراء گذاشته شود. این طیف از نو محافظه‌کاران (احتمالاً به رهبری رایس و گیتس) بر آن هستند که ایران "حداقل پنج سال" با دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای فاصله دارد. شایان توجه است که پنج سال قبل تعداد زیادی از اعضای نهادهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا بر سر "حداقل پنج سال" تاکید می‌کردند. این بخش از نو محافظه‌کاران اینک تاکید را روی این نکته گذاشته‌اند که چون سپاه پاسداران، به‌ویژه سپاه قدس، با انتقال سلاح‌های پیشرفته و پخش آنها بین میلیشیای عراقی منبع و عامل حمله و قتل سربازان آمریکائی در عراق هستند، پس باید برای حفظ امنیتی سربازان آمریکائی، اقدام به حملات محدود به تاسیسات متعلق به سپاه پاسداران (به‌ویژه نیروهای قدس) در تهران و سایر نقاط ایران کرد. پس آنچه که در پنج سال گذشته به عنوان ماموریت آمریکائی تحت رهبری بوش برای مقابله با تولید سلاح و تهدید هسته‌ای ایران مطرح شده بود، ولی به‌تدریج "مشروعیت" و مقبولیت خود را از دست داد، اکنون بعد از چرخش در سیاست آمریکا به صورت ماموریتی برای مقابله با "راس تروریسم بین‌المللی" (ایران) که با صدور و انتقال اسلحه‌های پیشرفته، باعث قتل سربازان آمریکائی می‌گردد، درآمده است. این چرخش در سیاست آمریکا نسبت به ایران (از مقابله با ایران به عنوان یک تهدید هسته‌ای به مقابله با آن به عنوان "راس نیروهای افراط‌گرای تروریست") ضرورتاً مورد موافقت بخش دیگری از نو محافظه‌کاران قرارنگرفته است. دیک چنی و تعدادی از نو محافظه‌کاران

کهنه کار مثل نورمن پاد هارتس



و همفکرانش، رژیم پرویز مشرف را در مرزهای شرقی ایران و عربستان سعودی را در جنوب غربی ایران ترغیب خواهند کرد که تحت نام مبارزه علیه "هلال شیعه" و گسترش "تروریسم" وارد معرکه گردند. به هر رو در حال حاضر، نو محافظه کاران حاکم بین خود به توافق رسیده اند و به خاطر موقعیت بسیار خطرناکی که در عراق با آن دست به گریبان هستند، تصمیم گرفته اند که تمرکز تبلیغاتی خود را با طرح اتهام دخالت ایران در عراق به پیش ببرند. آنها قصد دارند این طور جلوه دهند که "ما داریم به شرایطی که غیر قابل تحمل است واکنش نشان می دهیم". نو محافظه کاران این بار بر خلاف جریان حمله به عراق می خواهند به جهانیان به ویژه مردم آمریکا این احساس را تلقین کنند که دولت آمریکا در عراق "قربانی" مداخلات ایران در عراق شده است. بدون تردید دشمن تراشی ها و سخنان نامناسب احمدی نژاد و دیگر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی نیز در تقویت این احساس در بین مردم بی تاثیر نبوده و نخواهد بود. ولی آن عاملی که در چرخش افکار عمومی علیه ایران و به نفع نو محافظه کاران حاکم نقش مهمی بازی می کند نوع ادعاهایی است که نو محافظه کاران در جو "جنگ سرد" جدید با مطرح ساختن آنها علیه ایران کوشش می کنند که بیش از این که به یک تهاجم نظامی و تجاوزکارانه علیه ایران دست بزنند، افکار عمومی را (از طریق ایجاد رعب و هراس کاذب نسبت به ایران) به سوی حمایت از سیاست های خود جذب کنند.

ادعاهای نو محافظه کاران

یکی از ادعاهای دولت آمریکا علیه ایران، افزایش میزان حملات صورت گرفته توسط میلیشیاهاى شیعه (با استفاده از سلاح "نفوذ گر انفجاری") علیه سربازان آمریکائی در عراق است. این سلاح یک نوع بمب قوی است که پس از اصابت یک قطعه‌ی مسی نیمه مذاب از آن خارج می‌شود که می‌تواند از زره خودروهای نظامی عبور کند. دولت آمریکا بر اساس گزارش تحلیل‌گران فنی وزارت امور دفاع آمریکا، تاکید می‌ورزد که میلیشیاهاى شیعه این بمب را از ایران دریافت می‌کنند. مقامات نیروی زمینی ارتش آمریکا در عراق می‌گویند که ظرف ماه‌های تابستان ۲۰۰۷ حجم حمایت‌های ایران از میلیشیاهاى شیعه سیر صعودی داشته است. بدون تردید جناح های

دست بالا را در کاخ سفید دارند. این طیف معتقد به حملات محدود آن هم با هدف انهدام پایگاه‌ها و مؤسسات متعلق به سپاه پاسداران به ویژه نیروهای قدس، هستند. طبق گزارش سیمون هرش در شماره اکتبر مجله ماهانه "نیویورکر" "در جلسه‌ای که در تابستان در کاخ سفید با حضور چنی برگزار شد، توافق گردید که اگر حملات محدود به ایران انجام گیرد، دولت می‌تواند در برابر انتقادات استدلال بیاورد که حملات انجام شده اقدامی تدافعی به منظور حفاظت از جان سربازان آمریکایی در عراق بوده است". واقعیت این است که چنی و دیگر نو محافظه کاران مثل پادهارتس، الیوت ابرامز و... در تلاش اند که حمله نظامی گسترده و سراسری به ایران هر چه زودتر تحقق پذیرد. با این که این طیف از نو محافظه کاران با دیگر اعضای دولت در کاخ سفید به این "اجماع" رسیده اند که حمله به ایران محدود و آماج حمله‌ها مشخص باشد، ولی معتقدند که حمله محدود به ایران در واقع آغاز پروسه‌ای خواهد بود که بالاخره به جنگ نامحدود و گسترده علیه ایران منجر خواهد گشت. چنی و همفکرانش برآنند که حمله‌ی محدود و مشخص علیه مؤسسات و پایگاه‌های نیروهای قدس، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی را که اخیراً به رقابت‌های شدیدی علیه یکدیگر صف آرائی کرده اند، وادار به یک عکس العمل نظامی علیه حضور آمریکا در خلیج فارس خواهد کرد. این واکنش از طرف ایران که هنوز ابعاد و زیر و بم آن از طرف نیروهای امنیتی آمریکا به ویژه توسط مقامات سازمان سیا تعیین و مشخص نشده است، به چنی و همفکرانش فرصت خواهد داد که با تکیه بر حرکت نظامی جمهوری اسلامی علیه نیروهای نظامی آمریکا به عنوان یک "تهدید استراتژیکی" علیه منافع و امنیت ملی آمریکا دوباره با ایجاد رعب و هراس در دل مردم، افکار عمومی را به سوی یک جنگ گسترده علیه ایران جلب سازند. اتفاقاً، زبیق بریژینسکی (مشاور سابق امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر) که هیچ موافقتی با نو محافظه کاران نداشته و اصلاً نماینده‌ی یک جناح بزرگی از کلان سرمایه داری آمریکائی است که قاطعانه معتقد به راه مذاکره و مامشات با ایران هست، اخیراً در یکی از مصاحبه‌های خود تاکید کرد که واکنش احتمالی ایران به حمله محدود آمریکا ممکن است "دامن زدن به درگیری‌ها علیه نیروهای نظامی آمریکا در عراق و افغانستان باشد". اگر این احتمال به وقوع بپیوندد، در آن صورت چنی

(یکی از بنیان‌گذاران نو محافظه کاری و پدر همسر الیوت ابرامز، مشاور ارشد بوش در امور امنیت ملی) از حامیان این نظر گاه هستند که ایران تهدیدی فوری در گسترده‌ی سلاح‌های هسته‌ای است. در تابستان ۲۰۰۷، دفتر چنی از کاخ سفید درخواست کرد تا خواستار بازنگری ستاد مشترک ارتش آمریکا در طرح‌های قدیمی حمله‌ی احتمالی گسترده به ایران شود. محور طرح‌های مزبور، بمباران گسترده و سرتاسری ایران و به ویژه تاسیسات هسته‌ای "شناخته شده" و "مشکوک" (الیته از دید دست اندرکاران دفتر چنی) و دیگر اماکن نظامی و زیر ساختی ایران است. تعدادی از این طیف نو محافظه کاران مثل مایکل لدین، معتقدند که بمباران گسترده می‌تواند به جدائی یک یا چند ایالت استراتژیک از بدنه ایران منجر گشته و لاجرم ایران را قابل کنترل سازد. احتمالاً نورمن پادهارتس و شاگردانش که در وزارت امور خارجه و وزارت امور دفاع آمریکا نفوذ قابل توجهی دارند، افراطی‌ترین نو محافظه کاران "سرسخت" در داخل رژیم بوش می‌باشند. پادهارتس در شماره پاییز مجله "کامنتری" ضمن ارائه چهره "انقلابی" از احمدی نژاد نوشت: "او نیز مانند هیتلر هدفش نابودی نظام بین‌المللی حاکم بر دنیا و استقرار نظامی نوین به رهبری ایران است... پادهارتس که در بین نو محافظه کاران به حق استاد ایجاد رعب و هراس کاذب در بین مردم به ویژه اقتشار بینابینی است، ادامه می‌دهد که: "..... بدون رودربایستی باید بپذیریم که اگر قرار است ایران را از دست یابی به یک زرادخانه‌ی هسته‌ای بازداریم، چاره‌ای جز استفاده‌ی عملی از نیروهای نظامی نداریم". پادهارتس که از نفوذ خود در کاخ سفید آگاه است، برای این که افکار عمومی در آمریکا را بیشتر از پیش با لولوخورخوره قرار دادن احمدی نژاد مسلح به سلاح‌های هسته‌ای، تهییج کند، در خاتمه‌ی مقاله خود می‌نویسد: "از صمیم قلب دعا می‌کنم" که رئیس جمهور آمریکا "بتواند تنها اقدامی را که می‌تواند ایران را از پی‌گیری اهداف شرارت بارش هم علیه ما و هم علیه اسرائیل باز دارد، انجام دهد."

علازغم نفوذی که این طیف از نو محافظه کاران در دفتر معاون رئیس جمهور (دیک چنی) و در وزارت امور خارجه و وزارت امور دفاع آمریکا دارند، در حال حاضر نو محافظه کارانی که توسط رایس و گیتس نماینده‌گی می‌شوند (و در واقع معماران چرخش اخیر در سیاست آمریکا هستند)



آورد. در حال حاضر نیروهای متعلق به آیت الله حکیم که توسط جناح اعتدال‌گرایان و بخشی از محافظه کاران سنتی (احتمالا با عنایت شخص هاشمی رفسنجانی) حمایت می‌شوند، برای تسلط بر ایالات بصره و جنوب عراق با "لشکر مهدی" متعلق به مقتدا صدر که جنوب بغداد را بعد از اخراج سنی‌های ساکن آن منطقه در دست گرفته است، در تضاد افتاده و در ماه‌های اخیر چندین بار درگیری‌های حتی خونین نظامی با نیروهای صدر داشته‌اند. مضافاً آیت الله سیستانی که عالیترین مرجع رسمی شیعیان در عراق است تا کنون در مورد حمایت و یا عدم حمایت خود از حکیم و یا صدر موضعی اتخاذ نکرده است. در ضمن باید اشاره کرد که تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد نوع و درجه‌ی رابطه‌ی آیت الله سیستانی با مقامات جمهوری اسلامی در بهترین شکلش مبهم، نامعلوم و نامشخص است.

مقامات نظامی و سیاسی فعلی آمریکا در عراق تقریباً متفق القول هستند که آنها نیز با کمبود اطلاعات موثق در مورد جناح بندی‌های درون نیروهای شیعه و کم و کیف ارتباط آنها با جناح‌های درون رژیم جمهوری اسلامی روبه‌رو هستند. دشواری مشخص کردن جناح‌های شیعه و پیچیده گی‌های روابط آنها با مراکز قدرت در جمهوری اسلامی را می‌توان در نا آرامیها و اوضاع متلاطم دربصره و دیگر نواحی جنوب عراق مشاهده کرد.

مقامات نظامی و سیاسی آمریکائی در عراق مسئول نا آرامی‌های اخیر در منطقه‌ی جنوب عراق را ایران اعلام می‌کنند. آنها مکرراً ادعا می‌کنند که ایران در بسیاری از گروه‌ها به‌ویژه لشکر المهدی نفوذ دارد. اما بر اساس گزارش ماه ژوئن ۲۰۰۷، "گروه بحران بین المللی"، علت اصلی گسترش بی ثباتی و نا آرامی‌ها به بصره را، که تا سال گذشته از یک امنیت نسبی در مقام مقایسه با دیگر نواحی عراق به‌رمنند بود، سوء استفاده‌ی نظام مند نهادهای رسمی، ترورهای سیاسی، خصومت ورزی‌های جناحی و قبیله‌ای و رشد گروه‌های تبه‌کار مافیائی" ذکر می‌کند. این گزارش نتیجه گیری می‌کند که مقامات بلند پایه آمریکائی در عراق همراه با مقامات عراقی "معمولاً برای توجیه رفتار خود و یا شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت شکست‌هایشان خطر دخالت خارجی (ایران) را مطرح می‌کنند".

جمع‌بندی و نتیجه گیری

را نسبت به کلیه کشورهای همسایه عراق بازی می‌کند و به نظر بعضی از تحلیل‌گران، بزرگترین منبع فروش اسلحه در عراق محسوب می‌شود. مضافاً بخشی از مستخدمین و مزدوران عراقی که در سه سال گذشته به استخدام این شرکت‌ها درآمده‌اند، در واقع اسلحه‌های خود را (به اضافه اسلحه‌هایی که از انبارهای این شرکت‌ها می‌دزدند) بعد از مدتی کوتاه در اختیار میلشیاها، شورشیان و دیگر نیروهای درون مقاومت عراق قرار می‌دهند. یکی دیگر از ادعاهای دولت آمریکا علیه ایران حضور ماموران نظامی ایرانی در عراق است. مقامات نظامی و سیاسی آمریکا عنوان می‌کنند که یک واحد تکواری سپاه پاسداران (احتمالاً متعلق به نیروهای قدس) در تلاش است تا متحدان خود در عراق را به "نیروئی شبیه حزب الله تبدیل کند که در خدمت منافع ایران باشد". این مقامات اخیراً در یک کنفرانس مطبوعاتی در بغداد، به خبرنگاران گفتند که نیروهای امنیتی و نظامی آمریکا در عراق "در حال پی گرفتن رد حدود پنجاه ایرانی هستند که از سوی سپاه پاسداران اعزام شده‌اند و در حال آموزش شورشیان شیعه در جنوب بغداد هستند". این ادعا نیز مثل ادعای پیشین چندان سندیت ندارد. شواهد موجود و وقایع اخیر به‌ویژه در بین شورشیان شیعه نشان می‌دهد که نو محافظه کاران حاکم با گسترش این شایعات و ادعاها و با توسل به خطر شکل‌گیری "هلال شیعه" به عنوان یک لولوخورخوره تلاش می‌کنند که با انداختن رعب و هراس کاذب در دل مردم و به‌ویژه آمریکائی‌ها، افکار عمومی را برای حرکت آینده‌ی خود درخاورمیانه آماده سازند. بدون تردید رژیم جمهوری اسلامی در پنج سال گذشته، به نیروهای شیعه طرفدار خود، کمک‌های فراوانی از نظر مالی کرده است. ولی چون این حمایت‌ها جناحی و سیاسی بوده، در نتیجه موفق نشده تا آن انسجام و وحدتی را که مقامات جنگی آمریکا ادعا می‌کنند، در بین نیروهای شیعه طرفدار خود به‌وجود



رقیب و مختلف درون حاکمیت اسلامی سالهاست که به میلشیا‌های شیعه طرفدار خود مقداری اسلحه قاچاق می‌رسانند. ولی با توجه به وجود بازار گسترده‌ی اسلحه و نقش شرکت‌های بزرگی چون "بلک واتر" در این بازار سیاه، می‌شود تخمین زد که حجم حمایت‌های جمهوری اسلامی در انتقال اسلحه‌ی قاچاق به عراق کمتر از ده درصد کل اسلحه‌هایی است که هر روز وارد عراق شده، بین میلشیا‌های شیعه و سنی و به‌ویژه نیروهای مقاومت تقسیم می‌شوند. اسم "بلک واتر" و مدیرعامل آن اریک پرمینس نزدیک به یک ماه است که به خاطر جنایتی که مامورین و سربازان پیمانی (مزدوران جنگ عراق) در محله منصور بغداد مرتکب شده و چندین زن و کودک بی‌سلاح و بی‌گناه را به قتل رساندند، بر سر زبان‌ها افتاده است. اریک پرمینس، کمپانی بلک واتر را که شاخه نظامی - خصوصی کمپانی فراملی "هالیبرتن" محسوب می‌شود، پس از اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا بنیاد نهاد. بعد از نزدیک به پنج سال که از آغاز جنگ عراق می‌گذرد، بلک واتر امروز به بزرگترین بنگاه استخدام مزدور تبدیل شده و هر روز بزرگتر می‌شود. "بلک واتر" تنها بنگاه استخدام مزدور برای شرکت در جنگ عراق نیست. اما "بلک واتر" چون دارای مجوز کار در عراق است و هم چنین به موجب "دستورالعمل شماره ۱۷" در خاک عراق از مصونیت (کاپیتولاسیون قضائی) برخوردار است. در نتیجه دیگر شرکت‌های امنیتی قراردادهای "بلک واتر" را که با وزارت خارجه آمریکا بسته است، از آن شرکت و شخص اریک پرمینس باز خرید می‌کنند. به همین دلیل، اگر مزدوران این شرکت‌ها مرتکب خلاف و جنایت شوند، دادگاه‌های آمریکا نمی‌توانند آنها را تعقیب کنند. شایان توجه است که از طریق بلک واتر و دیگر شرکت‌های مزدورگیری (پیمانی) اکنون تعداد مزدوران خارجی (سربازان پیمانی) در عراق رسماً به ۶۶ هزار نفر رسیده است. در ضمن این شرکت‌ها ۱۰۰ هزار نفر عراقی را استخدام کرده‌اند. وظیفه‌ی مستخدمین، ظاهراً پاسداری از سفارتخانه‌ها، بانک‌ها، تاسیسات نفتی و شخصیت‌های دولتی است. اما به بسیاری از آنها هم برای شرکت در عملیات نظامی و جنگ با "تروریسم" آموزش داده می‌شود. کمپانی بلک واتر در صدور و انتقال اسلحه‌های پیش‌رفته و متعدد آمریکائی به "بازار سیاه" و فروش آنها به گروه‌های مختلف چریکی و شورشی، نقش بزرگتری



عملکرد امپریالیسم و صهیونیسم در خاورمیانه و نتایج آن

مریضهای مبتلا به سرطان، کودکان زیر ۵ ساله اند، این رقم قبلاً ۱۳ درصد بوده است. کودکان بیشتر از همه در معرض ابتلا به سرطان قرار می‌گیرند، زیرا آنها در مناطقی که شدیداً آلوده به اورانیوم تضعیف شده هستند، به بازی می‌پردازند.

بزرگ‌ترین جنایت آمریکا علیه بشریت نسل‌کشی رادیوآکتیو است و خود را برای شوکه شدن آماده کنید، وقتی که شما تصاویر کودکان چلاق و بدشکل شده‌ی عراقی را می‌بینید، که قربانیان بی‌گناه یک جنگ غیرقانونی، اشغال و ضربه‌ی اقتصادی عراق هستند.
<http://tinyurl.com/adoq2>

هیچ تخلیه‌سازی اورانیوم تضعیف شده صورت نگرفته است

آبل بالنت - ItO - استادکمی بیولوژی دانشگاه فربانکس آلاسکا و عضو ائتلاف صلح و عدالت فربانکس - ۲۱ ژانویه ۲۰۰۶
پزشکان عراقی و خارجی، و تعدادی از گزارشات جدید صحبت از تولد های ناقص و افزایش تعداد کودکان عراقی مبتلا به سرطان می‌کنند که از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ برابر شده و در حال افزایش سریع به ۳۰ برابر درمورد کودکان زیر ۵ سال است...

پنتاگون سلاح رادیوآکتیو را حداقل طی یک دهه و نیم در هم‌دستی با سه دولت برگزیده به کاخ سفید و اعضای جمهوری خواه و دموکرات کنگره، مورد استفاده قرار داده است. بین ۳۰۰ تا ۱۷۰۰ تن اورانیوم تضعیف شده در جنگ خلیج و جنگ کنونی در عراق مورد استفاده قرار گرفته است. این یعنی ۷۰ گرم اورانیوم تضعیف شده برای هر فرد عراقی که اگر آن را تنفس کرده و یا خورده باشد، کافی برای کشته شدن تمامی عراقی‌ها است.

آیا این نسل‌کشی رادیوآکتیو نیست، به خصوص که نیروهای ما در مراکز مسکونی مثل بغداد و فلوجه

اورانیوم تضعیف شده : ۲۵۵ نفر از سربازان ایتالیا دچار سرطان شده و ۳۷ نفر آنها تابه حال مرده‌اند.

آژانس خبری ایتالیا - ۹ اکتبر ۲۰۰۷
۲۵۵ نفر از سربازان ایتالیا که در خارج از کشورشان در بالکان، افغانستان، عراق و لبنان بین سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ مشغول خدمت بودند، دچار سرطان شده‌اند.

از این عده ۳۷ نفر مرده‌اند. تعداد مبتلایان ۱۶۱ نفر از پیاده نظام، ۴۷ نفر از نیروی دریایی، ۲۶ نفر از نیروی هوایی و ۲۱ نفر از نیروی ژاندارمری هستند. این گزارش را وزیر دفاع آرتورو پاریزی به کمیسیون مجلس سنا در مورد اثرات اورانیوم تضعیف شده داد.

طی مدت فوق‌الذکر، ۱۴۲۷ سرباز دیگر که هیچ وظیفه‌ای در خارج نداشته‌اند نیز دچار سرطان شده‌اند. او گفت "درمورد این واقعه هیچ قصد مخفی کردن در میان نبوده است. چون که هنوز رابطه بین عمل و عکس العمل ثابت نشده است." در حال او قول داد که حقیقت را در کمال شفافیت بپیدا کند. =
www.uruknet.info/p/37057

بزرگ‌ترین جنایت آمریکا نسل‌کشی رادیوآکتیو است

۱۳ اکتبر ۲۰۰۷ :

بزرگ‌ترین جنایت آمریکا علیه بشریت، نسل‌کشی رادیوآکتیو به ویژه علیه کودکان عراق است که قربانیان بی‌گناه جنگ غیرقانونی ما از طریق اشغال و ضربه‌ی اقتصادی می‌باشند. ما مسبب مرگ تعداد بی‌شماری از کودکان هستیم و نسلها طول خواهد کشید تا لکه‌ی ننگ خلاف کاری غیرقانونی و ضدبشری مان را پاک کنیم. آلن ال. رولاند

<http://blogs.salon.com/0002255/2007/10/12.html>

به طور روزمره تعداد بیش از ۵۰٪

۱- به نظر می‌رسد که نو محافظه کاران با این‌که در مورد نوع تجاوز نظامی به ایران با هم اختلاف دارند و در باره‌ی آن، بر خلاف حمله به عراق، به "اجماع نرسیده‌اند، ولی همه‌گی با حمله‌ی محدود و گزینیه "بزن و در روی سریع" به موافقت رسیده‌اند. در این گزینیه نقش اصلی به نیروی دریایی آمریکا سپرده شده است. اگر عملیات بمباران به اجرا در بیاید، همراه یک رشته عملیات خواهد بود که نو محافظه کاران آشنا با فنون نظامی از آنها به عنوان "یورش های تند و سریع" اسم می‌برند. این یورش ها توسط واحدهای نیروهای ویژه آمریکا که در سراسر خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند قرار دارند، علیه پایگاه های آموزشی سپاه پاسداران به ویژه نیروهای قدس، انجام خواهد شد.

۲- گزینیه‌ی حمله‌ی محدود، با این‌که در اول متعلق به طیفی از نو محافظه کاران که توسط کاندولیزا رایس نماینده‌گی می‌شدند، بود ولی در حال حاضر به قول سیمور هرش حتی دیک چنی نیز "صد در صد موافق این عملیات است. همان‌طور که در صفحات پیشین اشاره شد، بخش مهمی از نو محافظه کاران "سرسخت" به رهبری چنی اعتقاد راسخ دارند که "حمله‌ی محدود" در واقع آغاز روندی خواهد بود که بالاخره افکار عمومی را برای جنگ نامحدود و طولانی علیه ایران و در خاورمیانه آماده خواهد ساخت.

۳- این سرسختان بر آنند که در پروسه‌ی این تجاوز، آنها موفق خواهند شد که با تشدید جو "جنگ سرد" و با استفاده از لولوخورخوره های "هلال شیعہ" و "تهدیدات اتمی ایران" بخش بزرگی از نیروهای بینابینی را در کشورهای خاورمیانه بزرگ و هم‌جوار ایران (مثل طرفداران بی نظیر بوتو در پاکستان) به سوی هم‌خوانی و اتحاد با آمریکا جلب کنند و پیش از حمله به ایران تمام کشورهای خاورمیانه هم‌جوار ایران را یا تسخیر نظامی کنند و یا بعد از "اخته کردن آنها (مثل پاکستان و ترکیه)، محاصره نظامی ایران را از چهار سو کامل‌تر سازند.

ر. نادر - نوامبر ۲۰۰۷





به یک نوع سیاست دستگیری قانع نشده و روشهای مختلفی را از طریق نیروهای مخفی و محلی خود انجام داده اند: از جمله حمله به روستاها، شهرها و اردوگاههای پناهندهگان، جستجوی خانه ها طی شبانه روز. اکثر این تهاجمات با پشتیبانی زرهپوشها، تانکها و هواپیما صورت گرفته و همراه با گلولهباران شدید بوده است.

به علاوه کشتیهای جنگی اسرائیل نیز صدها صیاد فلسطینی را در منطقه غزه دستگیر کرده اند.

این گزارش می افزاید که یکی از روشهای خطرناک استفاده از افراد بیگناه غیرنظامی به مثابه سپری برای ربودن ساکنان است. در اکثر حالات، خانه ها و مدرسه ها و ادارات برای نگهداری دستگیرشدهگان مورد استفاده قرار میگیرند.

گزارش هم چنین می گوید که ارتش اسرائیل ۷۰۰ زن فلسطینی را در جریان انتفاضه دستگیر کرده اند که ۱۱۰ نفر آنها هنوز هم در زندانند. بیش از ۶۵۰۰ کودک دستگیر شده اند که صدها نفر آنها هنوز در زندانهای اسرائیل به سر میبرند....

فراونه میگوید بعد از دستگیری سرباز اسرائیلی - جیلاد شالت - در غزه در ژوئن ۲۰۰۶، ارتش اسرائیل تا سپتامبر ۲۰۰۷، بیش از ۹۰۰۰ نفر از ساکنان منطقه غزه را ربود. یعنی به طور متوسط ۳۰ نفر در روز.

اینها علاوه بر دستگیریهائی هستند که برای چند روز و یا چند ساعت در خیابانها، مدارس و دانشگاهها و یا در نقاط بازرسی، صورت میگیرند.

وی میگوید طی انتفاضه، ۸۶ زندانی در زندانهای اسرائیل فوت کرده اند، ۳ نفر آنها زیر شکنجه جان باختند. ۱۵ نفر دیگر در اثر عدم دریافت دارو درگذشتند. ۵۰ نفر نیز پس از دستگیری به قتل رسیده اند. در کل ۱۹۱ نفر در زندان مرده اند....

در گزارش فراونه آمده است که در انتفاضه اول (۱۹۸۷ - ۱۹۹۴) ۲۰۰ هزار نفر توسط ارتش اسرائیل دستگیر شدند، از قرار ۳۰ هزار نفر در سال.

www.uroknet.info?p=35766

چنین است ثمره ی کار کشورهای "متمدن" و "دموکراتیک" آمریکا و اسرائیل در "خدمت به بشریت" از جمله "خدمت به مردم آمریکا" که در زیر خواهد آمد!!

بقیه در صفحه

صنعتی. فلسطینیها و جامعه ی جهانی و از جمله آمریکا... برپایه ی این که این راه سازی ساحل غربی را به دو بخش تقسیم می کند و اورشلیم شرقی را از ساحل غربی جدای سازد، مخالفت کرده بودند... هالم رامون معاون نخست وزیر و وزیر مسئول مرز بین اسرائیل و ساحل غربی به هارتص گفت که در رابطه با سلب مالکیت این زمینها با او صحبتی نشده است.

(امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل همانند استعمارگران دیروزی که خاورمیانه را به دهها کشور تقسیم کردند، مشغول تقسیم باز هم بیشتر خاورمیانه اند تا بتوانند سلطه ی خود را در منطقه حفظ کنند. تصویب طرح تقسیم عراق به سه منطقه درکنگره ی آمریکا نمونه ی آشکاری است از دخالت آمریکا در تعیین سرنوشت ملتها و در صورت موفقیت در پیش بردن این نقشه، نوبت ایران و افغانستان نیز فرا خواهد رسید! خلقهای منطقه در جلوگیری از این دخالت آشکار باید متحداً علیه نیروهای اشغال گر امپریالیستی - صهیونیستی به پا خیزند! هیئت تحریریه)

وزیر زندانها : " ۶۰ هزار فلسطینی در ۷ سال اخیر ربوده شده اند"

یکشنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۷ : وزیر زندانیان و زندانیان سابق فلسطین آماری را دیروز ارائه داد که نشان می دهد ربوده شدن فلسطینیان توسط ارتش اسرائیل بعد از آغاز انتفاضه مسجدالاقصی در ۷ سال پیش، افزایش قابل ملاحظه ای یافته است.

وی تاکید کرد که ارتش اسرائیل حدود ۶۰۰۰۰ نفر فلسطینی را دستگیر کرده است؛ حدود ۱۰۵۰۰ نفر از آنها هنوز در زندانهای اسرائیل هستند به اضافه ی ۵۴۳ نفر که قبل از انتفاضه اخیر دستگیر شده بودند.... طبق گزارشی که عابدالنصر فراونه رئیس بخش آمار و تحقیق در مورد زندانیان تهیه کرده، از شروع اشغال فلسطین در سال ۱۹۶۷، دستگیریها مربوط به بخش یا سنین ویژه ای نبوده، بلکه شامل کودکان، پیران و زنان شده، و بعضاً شامل دستگیری کل یک خانواده، مریضها و زخمیها نیز گشته است.

برخی از شهروندان از بیمارستانها و حتا آمبولانسهای اورژانس ربوده شده اند. حتا وزیران و قانون گزاران دستگیر شده اند. گزارش روشن می کند که نیروهای اسرائیلی

از آن استفاده می کنند؟ اورانیوم تضعیف شده میلیاردها سال به حال رادیو آکتیو باقی می ماند تا تشعشعاتش به نیمه - زنده گی اش برسد. نتیجتاً عراق سرزمین از دست رفته ای برای همیشه خواهد شد و اساساً غیر قابل سکونت برای انسانها. بعد از جنگ ۱۹۹۱ خلیج ۱ نفر از هر ۴ نفر، یا ۱۵۰ هزار نفر از سربازان دچار ناخوشی ای شدند که به "عوارض جنگ خلیج" معروف شد. بر اساس اطلاعات جسته و گریخته، خصوصیات اکثر این عوارض در رابطه با مسمومیت با فلزات سنگین بود. فرزندان سربازان قدیمی نیز ناقص زاده می شوند و به نقص ژنتیکی دچارند. پنتاگون خطر اورانیوم تضعیف شده و نقش آن را در بروز "عوارض جنگ خلیج" انکار می کند. طبق یک گزارش ماموران سازمان جهانی بهداشت در کوسوو، اورانیوم را می توان در میان سنگها و خاک در سطح پائین رادیو آکتیو پیدا کرد. اورانیوم تضعیف شده از زباله های اورانیوم غنی شده برای نیروگاههای اتمی به دست آمده... و در صنعت اتمی، (مدیران) خوشحال می شوند که این زباله ها توسط نظامیان آمریکا مورد استفاده قرار گرفته و خرج آنها در دفن این زباله ها پائین بیاید... تنفس و یا خورده شدن خاکستر این اورانیوم صدمات جدی بر بدن وارد می سازد....

عکسهای متعددی از کودکان مبتلا به سرطان و نقص عضو ناشی از اورانیوم تضعیف شده در سال ۲۰۰۳ توسط دکتر جنان حسن منتشر شده که در این مقاله و در آدرس : www.uroknet.de/?s1=1&p=37167&s2=14 می توان مشاهده کرد.

نیروهای دفاعی اسرائیل زمینها را در شرق اورشلیم از دست عربها در می آورند

آکیوا الدار - مخبر روزنامه ی اسرائیلی ها آرتص

۹ اکتبر ۲۰۰۷ : نیروهای دفاعی اسرائیل اخیراً دستور سلب مالکیت ۱۰۰ دونام از زمینهای ۴ دهکده ی عربی (ابودیس، عرب الصحرا، نبی موسی و طالین الحمار) واقع بین شرق اورشلیم و ماله آدومین در ساحل غربی را دریافت داشته اند... به منظور اجرای طرح قبلی توسعه ی یهودی دایر بر ساختن ۳۵۰۰ آپارتمان و یک بانک

نقش «مارکسیسم رسمی» دولتی در دگر دیسی چین کنونی (بخش دوم)

، بلکه با تنظیم و عملکرد آن سیاست ها، به ویژه در حیطه های خصوصی سازی و اتکاء به قوانین " بازار آزاد سوسیالیستی " ، تلاش کردند که با مراجعه به متون کلاسیک مارکسیستی و با استناد به گفته های خود مارکس مورد پسند و تحسین و یا توجیه قرار دهند. ولی بررسی واقعیات جامعه ی چین - تشدید شکاف بین فقر و ثروت ، بی خانمانی و رواج گسترده ی مواد مخدروبرده داری جنسی، گسترش فساد اداری و... نشان می دهد که دگر دیسی در چین، به ویژه در حیطه ی امور اقتصادی، کوچکترین رابطه

و تقاضای بازارهای خارجی در مقایسه با تقاضای داخلی ارجحیت پیدا کرد. در آخر، اصل حق مالکیت خصوصی نیز به تصویب رسید. شایان ذکر است که در این سه فاز مهم که رفورم ها واقعا گذار جامعه چین را از یک کشور "پسا انقلابی" سوسیالیستی به یک کشور سرمایه داری میسر ساخت، رهبران حزب کمونیست دائما سیاست های اقتصادی خود را نه تنها بهترین راه برای توسعه اجتماعی نوین در جهان قلمداد کرده و نوع توسعه ملی - کشوری خود را به عنوان یک "مدل" و "بدیل" معرفی نمودند

به طور مختصر، اقتصاد چین در سی سال گذشته از سه فاز مهم "رفورم ها" گذشته است که از هم دیگر قابل تشخیص هستند. در فاز اول (۱۹۷۸-۱۹۸۳)، حزب کمونیست چین به تدریج به تضعیف "اقتصاد متمرکز با برنامه" به نفع ایجاد یک "اقتصاد بازار سوسیالیستی" جدید و صرفه جو پرداخت. در فاز دوم (۱۹۸۴-۱۹۹۱) به نیروهای درون بازار در مقابل "اقتصاد با برنامه" امتیاز داده شد. در فاز سوم (۱۹۹۲-۲۰۰۷)، به خصوصی سازی کارگاهها و موسسات امتیاز داده شد

چرخش در سیاست آمریکا به سوی «جنگ سرد» در خاورمیانه «جدید» و آینده ی ایران (بخش دوم)

گسترش " بازار آزاد" نئولیبرالیسم و تشدید گلوبالیزاسیون در دهه های ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم از سوی دیگر به جناح نومحافظه کاران کلان سرمایه داری درون طبقه ی حاکمه ی آمریکا، فرصت داد که با استفاده از " باران رحمت" حادثه مرموز یازده سپتامبر ۲۰۰۱، به یورش نظامی خود که سالها طرحش را ریخته و آماده ساخته بود، دست بزند. این یورش نظامی جدید که شش سال پیش در پاییز ۲۰۰۱ با حمله به افغانستان آغاز گشت، آمریکا را در با تلاق نظامی و سیاسی

در اروپای غربی، به تعویق افتاد. در آغاز قرن بیست و یکم این سه چالش بعد از گذار از فعل و انفعالات و فراز و نشیب های متغیر و مرحله ساز، بالاخره به خاطر تبعیت داوطلبانه و یا ناخواسته از منطق ویران ساز حرکت سرمایه ی جهانی، به پایان عمر خود رسیده و صحنه بین المللی را در اختیار نظام امپریالیستی و راس آن آمریکا، قرار دادند. ریزش و افول این سه چالش (سه ستون مقاومت در مقابل نظام امپریالیستی) در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۹۱، از یک سو و تهاجم نظام جهانی در اکناف جهان برای

هدف از این یورش بزرگ (رجوع کنید به رنجبر شماره ۳۰)، استقرار هژمونی نفتی در خاورمیانه نفت خیز و گسترش و جهانی ساختن " دکترین مونرو" در سراسر جهان بود. پیاده کردن این هدف استراتژیک توسط هیئت حاکمه ی آمریکا برای چندین دهه، به خاطر وجود سه چالش بزرگ ۱- حضور شوروی به عنوان یک ابر قدرت نظامی ، سیاسی و حتی اقتصادی در سطح جهانی ۲- اوج گیری جنبش های رهایی بخش ملی در سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین ۳- وجود و رشد جنبش های وسیع کارگری

عدم اجماع در داخل جناح نومحافظه کاران بر سر ایران

اساسی ایفاء می کند، بروز اختلافات در بین حاکمان کاخ سفید است که تشدید آن نو محافظه کاران را از هم دور ساخته و باعث "عدم اجماع" بین آنها بر سر چه گونه گی برخورد نظامی به ایران گشته است.

بروز اختلافات بین نو محافظه کاران بررسی نوشته های اخیر نومحافظه کاران

بین ایران و آمریکا در افکار عمومی بین المللی ترسیم کند، می پردازیم فرو رفتن در باتلاق جنگ و اشغال عراق و تبعات ناشی از آن که به طور نسبتا کافی در شماره های پیشین این نشریه مورد شناسایی و بحث قرار گرفتند، از علل شکل گیری و رواج این چرخش در سیاست اخیر آمریکا می باشند. ولی آن عاملی که در ایجاد این چرخش نقش

در شماره ۳۰ و هم این شماره رنجبر، علل چرخش در سیاست آمریکا در خاورمیانه و آغاز یک " جنگ سرد" جدید از طرف آن علیه ایران مورد بررسی قرار گرفته است. در این جا به چند و چون این چرخش که در آن هیئت حاکمه ی آمریکا می خواهد مسائل گوناگون ولی مرتبط به هم خاورمیانه به ویژه مسئله ی عراق را به یک جنگ استراتژیکی

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

Postbox 227
Vällingby 13 162
Sweden

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org